

نخبہ سہری



بدیهات است که در عالم غیبت و حجب سلامت

بر ذمت همت قاطبه مسالیم تر از **تربیت** که

نویا و گمان خود را از آواز تسلیم و سلام سمرات تاریخ

حیات سی احکرم مشغول دارند و در مدارست

و محاورت و مداومت آن اهتمام کنند تا بیکمال خوبی

و نکوئی بطور مسائل و مرتب او را خاطر نشان

و مانکه نمایند: خدا داد که این فقره برای

این نویا الهای بوستان سلامت قوه غیر نریه دین

داریرا برانگیزد سعادت و توفیق را بیهزاید تسبیح

باطنی و غرت جلی و حجب فطری ایتان را رافروزد

تا که این نویا الهای رورتود و از وجود خود گامیاب

کردند و بس مایه افسوس و حسرت و عات و مبدی

و نعمت است که طعل مسلمان مانند افاتة رعنا

و زیبا و معانقه حسره و زین را از بر کند وی او

حالات سی خود بگسره نی هره و بی حیرت باسه

الحق محمد سپهری که کتابت مختصر و مفید سهل
و ساده برای تعلیم و تعلم اس اساس تاریخ حیات بی
اکرم بسیار مناسب و مفید است بلکه کلیه برای اطلاع
بر فهرست خاتم انبیا برای همه کس کافی است
عبارات نفی و محتویات پر مغز وی عالم و عامی را سود
مندا است ولی این نسخه شرحه که در اسلامبول بطبع
رسیده بود گذشته از قلم نسخ و گران قیمت محتاج
به تصحیح و تنقیح بود لهذا در مجمع تصحیح
کتب اورا تهذیب و ترتیب نموده بادن

وزارت جلیله انطباعات بطبع و نشر

آن پرداخت التا الله تعالی

مطبوعه طباع عموم مسلمین

لاسمار و سالی مدارس

خواهند افتاد

بمنه و جوده

و کرمه

نخبة سپهری

اثر خامنه عبدالرحیم بن ابوطالب نرتری



طبع

قیمت دو ریال

باذن

وزارت جملہ امور مطبوعاتی

در مطبعہ خورشید بطبع رسید

طهران

۱۳۲۲

جمادی الاولی

[نخبه سپهری]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴿

بعقیده مورخین اسلام نوح علیه السلام هزار و ششصد و
چهل و دو سال بعد از هبوط آدم علیه السلام متولد
شده جنابش پسر لوط بن متوئله بن ادریس بن یار
من مهلائیل بن قینان بن نوح بن شیب بن آدم است .
چون شصت سال از زید کا پیش در گذشت
در سال ۲۲۴۳ هـ جنابش از جانب خداوند الهام شد
که روی زمین را آب خواهد گرفت و طوفان عظیمی
خواهد شد آنحضرت در زمین حثک کتی نامود
و چندین سال در آنجا تمام او زحمت کشید . مردم
بر او می خدمتید و عمل او را غومی دانستند

بعد از تمام شدن کشتی مرپوشیده سه طبقه
که روایت تورپه صد و بیجا ذرع طول
و شصت ذرع عرض و سی ذرع عمق داشت مردم را
دعوت نمود که باجنابش روی سوار شوند و
غیر از سه پسر او - حام - سام یافت [۱] و هفتاد و
شش هر دیگر کشتی اجابت نمود .

بعد از تجهیز و سواری کشتی که با خود نوح
علیه السلام هشتاد هر بودد چهل روز از آسمان باران
بارید و از زمین ها آب جوشید و همه خشکی دنیا
دریا گشت نوح علیه السلام سپرده ماه و بیست و هفت
روز در روی آب سر میگرد تا اینکه ضوفا
تمام شد و کشتی او کوه جودی که در مشرق سبط
العرب [۲] و زمین موصل واقع است زمین است
پس از کشتی بیرون آمدند و در هماغه فریه بنامه دادند
و چون هماغه هر مکنه آن فریه بود و راسوق
التمنین هم دادند بعد از آمدگی زان هماغه هر



بجز نوح و سه پسر او کسی نماند همه تلف شدند
از اینجا معلوم است که سلسله مرطائفة دنیا را اگر رشته نمانی

(۱) پسر چهارم نوح کنعان بود از اطاعت و سواری
گشتی متمرده شده غرق گشت حضرت نوح خواست در
حق او دعا بکند از خداوند خطاب (انه لیس من اهلک)
شند . پسر نوح باید ان بنشینت . خاندان نبوتش گم شد .
سکند احباب کهن روزی چند پی سیکان گرفت مردم شد
(۲) یکی از رودخانه های معروف آسیاست که از دو
رودخانه دجله و فرات که در نزدیکی بصره بهم وصل
شوند تشکیل یافته و مسهای بتط العرب شده
در خلیج فارس میریزد .

باولاد نوح می رسد لهذا دانستن این قدر از احوال
نوح که حضرتش آدم نابی و سرسلسله سکنه این
ایام است کافی است . بواسطه طوفان همه بناهای
عالم خراب شد مگر هرمان (۱) مصر که ساخته
ادریس علیه السلام و بنای خانه کعبه که

ساخته آتم علیه السلام بود از این رو ~~کعبه~~ را
 بیت العتیق نام داده اند و زندگانی نوح علیه السلام در
 قوم خود نهصد و پنجاه سال بود و در سال ۲۵۹۴ وفات
 نمود و بعد از نوح ~~کعبه~~ مصدر همه مخوفات حالیه
 دنیا است دانستن احوال ابراهیم خلیل علیه السلام
 برای مقدمه مطالبی که در این رساله منظور ما است
 بی فایده نباشد .

ابراهیم علیه السلام ابن تاریخ بن دحور بن
 تاریخ بن داغسون فالح بن عابر بن ارشد بن
 ساه بن نوح علیه السلام . سه هزار و سیصد
 پست سال بعد از هبوط در نزدیکی شهر بابل (۲)
 در قریه ~~کسدیم~~ متولد شده مادرش
 (۱) همان عمارت متانی است در نزدیکی قاهره
 از این جور عمارت یکصد قطعه در خاک مصر موجود
 است و از همه بزرگتر ساخته انریس (پیر امپد)
 است (۲) بابل از شهرهای قدیم معروف دنیا است

میان کوفه و بغداد و اکنون خرابه های آن شهر را
 می‌کاوند آثار تاریخی و اشیای قدیم می‌جویند سلاطین
 آنجا خودشان را عمرو و اقب می‌دادند مانند فرعون مصر
 و قباصره روم و غیره و غیره ... و حالا هم سلاطین
 عالم القاب محتامه دارند بخصوص در اروپا که اکثر سلاطین
 خودشان را امپراطور لقب می‌دهند

پانزده سال او را دو میان غاری نگهداشت . در پانزده
 سالگی وقت شب جنابش را از زاویه غار بیرون
 آورد چون چشم آنحضرت بستاره زهره افتاد او را
 روشن تر از سایرین بنظر آورد گفت این است خدا
 و پرورش دهنده بهد از اندکی ماه برآمد گفت قابل خدائی
 ایست و چون روز شد و آفتاب برآمد گفت ایست
 پروردگار و از همه بزرگتر . چون روز تمام شد و آفتاب
 غروب کرد گفت غروب کننده را دوست ندارم
 و قابل خدائی نباشد من بخدائی متوجه توام که
 خالق زمین و آسمان است .

آزر عم ابراهیم علیه السلام بتکر بود صور اسنام را
می ساخت و با ابراهیم میداد که برده در بازار بفروشد
ابراهیم بیای بتها ریسمان می بست و از روی

زمین میکشید و صدا می کرد ای مردم بخرید این
خداهای ساخته ما را که از آسمانه نفع آید نه ضرر
مردم بابل از حرکت او به آزر شکایت آوردند آزر
ابراهیم را برنجساید و منع نمود .

ابراهیم علیه السلام بعد از چندی پرده از روی

کار برداشت مردم را به پرستش خدای واحد غیر
مشرقی دعوت نمودن گرفت . در این وقت (تقی نیاس)

نمرود بابل بود خود را مستوجب سجده و خدای
روی زمین می پنداشت . ابراهیم را احضار نمود

آن حضرت بی اینکه تمظیمی کند برآمد نمرود
گفت چرا بمن سجده نکردی ابراهیم گفت من

بخدائی سجده میکنم که بمیراند و زنده می کند نمرود
گفت من نیز توأم آرا کرد دو نفر محبوس آوردند

یکی را کتت و یکی را آزاد ساخت ابراهیم گفت
 خدای من آفتاب از مشرق برآرد اگر تو از
 مغرب در آوری خدا باشی مرود عاجز شمس
 و جنابش را زحمت نداد. اتفاقاً روزی که عبد
 بود در بابلان بود اهالی رسم عبد در بیرون شهر
 بودند ابراهیم علیه السلام فرصت یافته به تخته
 بزرك شهر درآمدت های كوچك را خود بتكست
 و بررا در پیش مت بزرك سپاده بدو رفت چون
 مردم رگشتند دیدند بت های كوچك همه شكسته
 و بت بزرك با تبر نندسته احوال گرفتند کسی روی
 کار را ندانست ابراهیم که در میان جمع حاضر بود
 گفت از بت بزرك برسید خودش جواب میدهد
 گفتند خدای كبر سخن گفتن بداند ابراهیم
 گفت وای رشم پس واداره عالم را باین نزدکی
 خون تواند فرمایش آن حضرت مردم مؤثر
 افتاد دانستند که کار اوست به مرود بخبر

دادند بمرود حکم نمود آتش نریکی برافروختند
 و آن حضرت را عیاشی انداختند تا بسوزد آتش
 آن حضرت را نسوخت و از قدرت خدا کاستان
 گردید و محفایت و نبوت او برافزود: بمرود چون
 آن معجزه را دید و دعوت آن حضرت را مغرب
 و منافی ریاست خود مشاهده نمود حکم کرد
 که جنابش از مملکت او هجرت نماید ابراهیم
 علیه السلام دختر عم خود ساره را بپندرش تا رخ
 و برادر زاده اش لوط برداشته بخاران (۱) آمد
 فرعون مصر مقدم او را عزیز شمرد و بعد از چندی
 ساره را بحاله نکاح در آورده بارض جرون
 (۲) آمده ساکن شد ابراهیم (۳) مدتی اولاد
 نداشت ساره کنیز خود هاجر را بویختند که
 باو هم بستر شود نباید اولادی برآرد از هاجر
 اسماعیل علیه السلام نژاد چون هاجر مادر
 پسر گشت ساره از تمکین خود بکاست ساره

بختم آمد از ابراهیم خواهش نمود که ها جرورا
 بپسرسش ببرد در محرای بی آب و عاف سر بدهند
 ابراهیم هاجر و اسماعیل را زمین مکه آورد و آذوقه
 سه روز را نزد آنها گذاشت و برکت اسماعیل
 پای خود را در آن محرا زمین می سود نگاه چشمه
 زمزم پیدا شد هاجر مشغوف گردید و بخداوند
 شکر نمود اولاد (جرم) که از زمین کوچیده
 و در محرای مکه برای خودشان مسکن می جستند
 و بقولی بی تجارت می رفتند اسماعیل و هاجر
 یافتند و چشمه که تا آنوقت نبود دیدند از هاجر
 خواهش کردند که آنها را

- (۱) حاران اسم شهر است از مملکت مصر ، (۲)
 حیرون اسم بیت المقدس حایه است که مدفن ابراهیم
 است و عیسی علیه السلام را نیز در آنجا بدار
 کنندند ، (۳) ابراهیم اول چابرام بود بعد
 از حنه شدن اسم او ابراهیم شد یعنی پدر مهربان

به نرول آن سرزمین و سقایت چشمه زمزم اذن بدهد
 که هم آنها در حفظ هاجر و تربیت اسماعیل
 خدمت نمایند هاجر قبول نمود و قبیله جرهم
 در آنجا ساکن شدند .

ابراهیم علیه السلام دو پسر داشت یکی اسماعیل
 که زاده هاجر است از وی دوازده پسر آمد که
 سلسله اعراب اسماعیلیه از دوازده پسر او است
 (یکی از پسران او قنذار بود) (۱) و دیگری
 اسحاق که بعد از پنج سال از تولد اسماعیل از
 ساره بزاد که سلسله ی اسرئیل از دوازده
 پسر یعقوب بن اسحاق است (۲) ابراهیم علیه السلام
 دویست و شصت سال زندگانی نمود و در سال
 ۳۵۸۰ در بیت المقدس وفات نمود . اسماعیل در سال
 ۳۴۱۸ متولد شد و بعد از یکصد و سی سال
 زندگانی در سال ۳۵۴۸ وفات نمود

چون سلسله اعراب اسماعیلیه بدست آمد مختصری

از تاریخ و جغرافیای عربستان ذکر می کنم . مملکت
عربستان از ممالک گرم سیر است داخله این ممالک
از ارتفاع مسطح است از طرف شمال باراضی
شام منتهی می شود و از جنوب

(۱) پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با خطه مستقیم از نسل
همین قنار ابن اسماعیل سر بر میدارد . (۲) یعقوب
نامه انالام بعد عقب باصرائیل شد و اولاد او را بی
اسرائیل گفتند حالا همه بی اسرائیل و یهودی
میگویند تعداد ایشان الان در کل روی زمین
بدو ازده کرور رسیده و در هر نقطه عالم هستند .

و مشرق و مغرب با سلسله کوه های سنگی از
دریای احمر فصل می یابد رود خانه های عربستان
همیشه خشک و کم آب است و در وقت باریدن بارش سیلان
و طغیان می کند در بعض قسمت عربستان سالی
دو دفعه با سه دفعه و در بعضی مواقع چندین سال
یکبار بارندگی می شود و هر وقت می بارد بارش

درشت قطره ویر زورمی بارد و از قات آب اکثر
 صحرای این مملکت گیاه رویت مگر بعضی قطعه‌ها
 که قابل زراعت و دارای نباتات است
 از جاهای مثبت عربستان مملکت یمن است
 که در آخر قطعه جنوب و مغرب و در کنار دریای
 احمر واقع است از زمان قدیم این اراضی از جاهای
 معمور عربستان به شماره یرو دسکه زیاد داشته و دارد
 قطعه دیگر عربستان منتهی بکنار دریای احمر
 و صحرای تام است صحراهای خالی از سنگه و نباتات
 و سلسله جبال است که در بعضی از آنها نباتات
 کم میروید و نوع حضارت هم می‌رسد این قطعه را
 ممالکت حجاز گویند که دو شهر مشهور مکّه
 و مدینه در این قطعه است . وضع حالت ملک
 حجاز با اعراب چادر نشین و کوچری بسیار مناسب
 است و غیر از شهر های و که جزئی شریتمن
 و عمل مکتب کاری و داد و ستد از آنها پیدا است

از حالت اهالی آن ملک تاریخ قابل ذکری در دست
 نیست اینست که تاریخ عربستان مخصوص بخاک
 اعراب یعنی است ، اعراب دو شعبه هستند سکنه
 حجاز و کوچریهای داخله عربستان از سرحد
 مصر گرفته تا فرات خودشان را از اولاد اسماعیل
 میدانند سکنه یمن و حواشی دریای عمان خودشان را
 از اولاد قحطان میدانند و از قوم ثمود منتفق
 شده اند چون اول کسی که در ساحل بحر احمر مقام
 کرد ثمود بن عابر بن ارم بن ستم بن نوح بود که
 اولادش کثرت یافته همه آن اراضی منتفر شدید
 و اول کس که در میان این طایفه باسلطنت رسید
 عابر بن ارم بن ثمود بود که زبان عبری منسوب به
 اوس و هم او را هود گویند از عابر سه پسر ماند اول
 قالم دوم قحطان سیم یقطان قالم در جای پدر صاحب
 سلطنت شد قحطان ملک یمن را از قالم بخواست و بابر ادش
 یقطان به آن سرزمین آمده بنای شهر و قری و امکنه

گذاشت و بکار کشت زرع برداخت از قحطان يك پسر
 آمد اسمش يعرب که زبان عربی و اعراب یمن منسوب
 به اوست و از قحطان يك پسر آمد اسمش جرهم سلسله
 قبیله جرهم که در خاك مکه اسماعیل و هاجر را یافتند
 از وی است . (جرهم اول در یمن بود و عربی حرف
 میزد پس از آن بخاك مکه کوچ نموده و اولادش
 سكنت یافتند قبیله نزل جرهمی پیدا شد و عاقبت
 در میان اولاد اسماعیل گم نام گشتند) قحطان چنانکه
 گفتیم در یمن به اصلاح امور اولاد خود و در رونق کار
 صحراً متغول بود بعد از وی پسرش يعرب و بعد
 از يعرب پسرش یحشب رئیس قوم خود گردید چون
 یحشب مرد جنگجو و اسپر گرفتار دوست پیدا داشت
 او را سیالقب دادند رفقه رفقه راضی یمن را بنام
 اوسبا نامیدند

اراضی سب روز بروز برونی و آبدی خود بر
 افزود تا اینکه اقمسان اکبر بن عادیان بن لحن بن

عاد بن عوض بن اوم بن سام بن نوح در سال ۳۲۵۴ بعد از هبوط شهر ماب و ابنا نمود و از پیش روی دره سندی برآورده چشمه‌های اطراف را به میانش سر داده دریاچه بزرگی يك فرسخ در يك فرسخ برآورد . دریاچه سی زرع عمق داشت در فاصله مرز زرع برای خروج روزنها گذاشته بودند آب هرچه پایین میرفت روزنه محازی را ککشوده برای مزارع و باغات بکار می بردند بعد از درست شدن این حوض تماکت سبا بسیار ترقی کرد شهرها ساخته و قصبات و دهات پرداختند سکنه سبا در کمال آسودگی قریب دو هزار سال زیستن کردند تا اینکه در میان دریاچه حیوانهای جنس موش شبیه بخوک پیدا شدند بنای سد را از هر جا رخنه نمودند بنوعی که در طنبیان سبل خرابی سد یقین بود (۱) و بعد از هفت سال از آمدن سبل بزرگی که بسپل عرم (۲)

مشهور است سد خراب شد شهر مارب و خاله
 سبا که به هر طرف چندین فرسخ نخلستان و باغ
 و خیابان بود در زیر سبل محو و نابود گردید .
 مردم سبا گروه گروه مشرق شده بعضی بتکه و
 تهامه و بعضی بحدیثه و تنام و سواحل عمان رفته
 یکی گرفتند .

چون اطلاع سطحی از تاریخ عربستان و جغرافیای
 (۳) آن ممالک و سرسلسله اعراب که دیباچه
 ظهور پیغمبر آخر الزمان است بدست آمد . ذکر
 شرحی از احوال خانه کعبه روا باشد همانا پس
 از طوفان نوح دیوار خانه کعبه که آدم علیه السلام
 به حدسال بعد از هبوط خود بنا کرده و سنت
 مسی بمحجر الاسود را در دیوار شرقی او در جای
 دسترس نصب نموده بود از حدمه طوفان بر زیر
 هم ریخته شده و شبیه نل سرخی میشود مردم دور
 (۱) حکایت این سد در کلام الله مذکور و ز

پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده و در همه
 تاریخهای عالم ذکر او شده است چون وقتی از
 بناهای متهور عالم بوده است (۲) بیشتر از متمولین
 از وحشت خرابی سد که علامتش ظاهر بود قبل
 از سبل املاک خود را فروخته بدیار دیگر رفتند
 (۳) دانستن احوال روی زمین

و نزدیک آمده دور تل را طواف میکردند . تا
 اینکه ابراهیم خلیل در سال ۳۴۲۹ از جانب خدای
 مأمور شد که با پسرش اسماعیل که در مکه ساکن
 بود آن خانه را عمارت کند .

ابراهیم در روی بنای آدم خانه که چهار دیوار
 سنگی و سقف بامش مسطح بود بدستباری اسماعیل
 ساخت و حجرا لاسود را در جای خود نصب نموده
 ریست او را به اسماعیل داده به بیت المقدس
 مراجعت نمود و همان خانه پیوسته تا اینکه طایفه
 قریش در سال ۶۱۹۸ به دازهبوط (۱) دیوارهای

اورا که پست و مندرس بود خراب کردند و از نو یا شش ستون در روی بنای ابراهیم ساختند پینمبر آن وقت سی و پنجسال داشت هنوز اظهار بعثت نکرده بود طوایف قریش و اعراب در سر نصب حجر الاسود منازعه مینمودند بالاخره محمد صلی الله علیه و آله را حاکم قرار دادند که از گمته او بیرون نشوند . پینمبر فرمود که هر طایفه يك نفر ز میان خود امین منتخب نماید و حجر الاسود را بروی عب کذاشته امینان طوایف دور عبا را گرفته لب دیوار بیاورند تا با سویه در حمل او شریک باشند و ایتان

[۱] آمدن آدم را از بهشت بدنیای هبوط گویند

چنین کردند چون بتزد دیوار آوردند آن حضرت با دست مبارک خود برداشت و در دیوار بجایش کذاشت ولی طرح خانه به ساختن ابراهیم بنسبتی داشت بعد از آن عبد الله زبیر در ایام

حکومت خویش ساخته فریشترا منهدم نموده
 طرز ابراهیم صاحب . حجاج در ایام عبد
 الملك مروان عهد الله زهر را مقتول ساخته
 مکه ، ا معتوج نموده خانه را طرز ساخته
 فریشترا نو ساخت . بعد از آن خلفای عباسی
 و سلاطین عثمانی بعضی تعمیرات و اصلاحات در
 آن نموده اند و اینکار اصل خانه همان
 بنای قدیم آدم است که هیچ گاه تدمیری در او نبوده
 خانه ~~سینه~~ آن در وسط مسجد الحرام
 واقع است ، آب سحر مکه از فئات رسیده
 حنون زن مروان الرشید حلبه عذابی است
 که از آبهای محتمة و دی عمل تا کوه
 می کشیده بود ساطن سلیمان و پسرش
 ساطن سلیم خان به سحر مکه آورده و حوضهای
 نرک ساختند .

صرف حایبه حرم شریف از آثار ساطن

سلیم خان است که دارای چهار صد فرس
 طول و سیصد قدم و شصت و بیستون عرض
 است مناره باب عمره از منصور مبارک باد و دایع
 از مومنی از حامی عباسی است مناره باب
 در بیه و باب زیاده از سلطان سلیمان مبارک
 باد باب سلام و باب بی از فاطمی ملوک چرا
 است مناره باب علی از معتقد حلیه
 است در سال ۱۲۰۹ هجری سلطان عباس
 اعظم در بعضی ستونهار تبدیل و در حرم
 حرم شریف بعضی تعمیرات نموده میراب صلاح
 و دهم را بخرانه برداشته و جایس میراب صلاح
 جدید ساخته را بر نهد .

زیارت حاکمه حاکمه که میگویند از
 ابراهیم به اسماعیل و از وی به ولادیس به رث میرسد
 جمله جرم بروئی بدست آورده از یس ما خود
 دانستند بعد از مدتی در اسماعیل و قبله

خزاعه که از اولاد قحطان و آل نمودند همدست شده
 قبیلهٔ جرهم را شکست دادند ریاست کعبه و امارت
 مکه را از ایشان استرداد نمودند ولی این فتح چون
 بحمایت طایفهٔ خزاعه بسته بود ریاست کعبه را
 ایشان مالک شده فقط حق تعیین نمودن ایام
 طواف را از چهار ماه حرام عوض ریاست کعبه
 به اولاد اسماعیل قسمت دادند تا اینکه در سال
 ۵۲۸۴ هبوط نضر بن کنانه بن خزیمه از اولاد
 اسماعیل رئیس قبیلهٔ خود گت و چون مرد
 بکفایت و عاقل و در تجارت مهارت داشت
 ندوخته زیاد برآورد از یثرب و او را قریش (۱)
 خواندند .

(۱) قریش یعنی جمع گت شده چون نضر بن
 کنانه مال زیاد جمع میکرد او را قریش گفتند .

قبیلهٔ قریش با اسم او معروف شدند خود را
 قریش نام دادند و مانسوبات خود را قریشی خواندند

دست طایفه خزاعه را از ریاست کعبه کوتاه کردند
 امارت مکه و کلید کعبه و سقاوت چشمه زمزم را
 با کان اسماعیل علیه السلام صاحب گشتند پس از
 آن طایفه قریش رفته رفته کثرت پیدا نموده به
 چندین رسته منقسم شدند از آنجمله رسته هاشمی
 که مصدر پنجم آخر الزمان است از قبیله قریش
 است و از اینجاست که پنجم را قریشی و هاشمی
 گویند.

اهالی مکه و اضرقتن مذهب ابرهیم و اسماعیل
 را داشتند یعنی خدای واحد را می پرستیدند و
 بخانه کعبه طواف میکردند و قربانی مینمودند پس
 از آنکه طایفه خزاعه با اسماعیل بن جرهم را
 شکست دادند و ریاست کعبه را مالک شدند مردم
 مکه کثرت پیدا نموده هرکس با اولاد خود به حاجی
 از حجاز سفر کردند هنگام سفر بر سه یاد کاری
 حجر الاسود از سنگهای مکه با خود می بردند.

این قهره در آخر بسک تنها اکتفا نشد سنگها که
 بخود برده بودند صورتها دادند اسمها گذاشتند
 رسمها فرار دادند عیدها معین نمودند بنای ستایش
 گذاشتند شریعت ابراهیم و مذهب حنیف او از
 میان رفت کار صنم برستی بالا گرفت تا بخود مکه هم
 سرایت نمود مردم شهر حسد یزدمان باده بردند
 که آنها خداهای متعدد دارند و اینها که شهر نشین و خانه
 خدا را دارند چرا باید خدا سازند این بود
 که ندکی نکشتت در مکه سپید و شصت بن
 پرداختند و (هبل) را که نزدیک آب بود در
 به کعبه نصب نمودند. ولی تعظیم خانه کعبه
 بقرار سابق بود در ایام مفرده اعراب از اقصای
 عربستان با زن و اطفال بکعبه آمده رسم
 طواف و قربانی را معمول میداشتند و شهر مکه
 در ایام ضواف بواسطه کثرت قادمین که بچندین
 هزار نفری رسیده بازار بزرگی میبود هر کس

از محصولات خود آورده با ملزومات خود
معاوضه می‌کردند .

بعد از اتمام ایام طواف شعرای قبایل
که وقایع عمده یا مرثیه فوت اشخاص معروف
یا مدح اکابر قوم یا جنگهای طوایف را فصحی
ساخته بودند در مین جماعت می خواندند
کلام هر کس بهتر و فصیح تر بود او را
تعیین می کردند و محض شرافت قابل او از
خده ~~کعبه~~ می آویختند تا سال آینده
و اصر سال آینده کسی بهتر سخن آوردی
آویخته پارسالی را بر داشته و آورده آن سالی
را آویزان می کردند . (۱)

نوشتهجات اعراب در روی پوست بیروس
بود که از مصر می آوردند . کاغذ نداشتند در
ایام جاهلیت یعنی تا انتشار اسلام اعراب را
تاریخ معینی نبود و برای زیارت کعبه وقت

(۱) هفت فصدده که آنها را سبعة معلقه
یعنی آورزان میگویند و از گفته‌های سعراى عرب
بود تا طلوع قرآن از خانه کعبه آریخنه بودند

فصاح قرآن مجید ناسخ آنها گردید .
مقرری نداشتند ماه را از رویت هلال می‌گرفتند
و در سه سال يك ماه اضافه می‌کردند که با سال
سمی مطبق آید و فایده عمده را از فوت بزرگی
، حادثه غریبی و یا حدث قومی تاریخ می‌گرفتند
مثل فوت ولید ابن مغیره و عام الفیل . و سنه الفتح
و غیر از اینها اسامی ماههای اعراب غیر از اینها
بود که بعد از اسلام وضع شده و سالی چهار ماه
حرام نموده بودند در آن چهار ماه حنک نم‌کردند و
الحق علاحه و حبسگری آن ایام این متارکه
حلی بحابود

زبان عرب دارای محسنات و اسعار و امثله
آنها در اغلب معنی مسلم فصلای عهد جدید است

و قدیمترین زمانهای اصلاح سده طوایف متمدنه
 روزگار می‌توان گفت .

در میان هیچ طایفه که در زندگانی خودشان
 دارای شریعت معین و قوانین نافعه مستحسنة
 نبوده‌اند درست فولی و مهمان نوازی و احترام
 مردم رسید و عفو و ترحم بر اسرا و معصرین در
 پایه نظم و سخنوری بد، حقه طایفه اعراب نبود
 و همچنین اخلاق دهنده ایشان که آثار وحسب
 و بی تربیتی است از کتب دخیزان و حوثرین بودی
 سدید و عرب و نواج هم‌دیگر و رسوم مسد ر
 و حس که نسی از جاهلیت و فقدان احساس حلق
 جمعی است تا ظهور شریعت بیضا و قوانین عسرای
 اسلام بدرجه کمال بود

بعد از ذکر مصادات که تا کنون بوسته سد شروع
 به احوالات پیدر آخر زمان علیه الصلوة والسلام
 میکنیم چنانکه گفتیم هاشم بن عبد مناف فرشی که

سر رشته طایفه هاشمی است از سایر ابنای عهد
 خویش در شجاعت و سخاوت و تمول فزونی
 گرفت سفایت زمزم و ریاست مکه و کلید داری
 خانه کعبه از ثنونات شخص هاشم گشت . بعد از
 فوت هاشم برادرش مطلب بن عبد مناف در جای
 وی متمکن گشت هاشم قبل از وفات خود بازنش
 سلمی سفر شام نمود چون زنش را ایام حمل مقارن
 بود او را در مدینه گذاشت خودش بشام رفت و
 در آن رقتن در جایی که (غزوه) نام دارد فوت شد
 سلمی در مدینه پسری آورد و اسمش را (عامر)
 گذاشت مطلب که در مکه بود بعد از چندی
 برای آوردن برادرزاده خودس مدینه سفر کرد
 عامر را بر داشته با خود ردیف نموده بکعبه آورد .
 روز ورود مردم به استقبال او شتافتند طفلی را
 با او ردیف دیدند بخوال اشکه مطلب غلامی خریده
 می آورد عامر را (عبدالمطلب) خواندند و بهمین

اسم مشهور شد .

بعد از فوت مطلب بی هاشم عبدالمطلب را به ریاست قوم و امتیازات موروثی شایسته دیده او را مطیع و منقاد شدند . بجدی نام او بلندآوازه گشت که از امصار و بلدان عربستان تحف و هدایا به حضرتش مینفرستادند و در کارهای بزرگ از رأی و رؤین او بیرون نمیشدند هر که را امان میداد ابتدا در امان بود و اعراب در شداید خود او را بصحرا برده به نزد کواری او گشایش کارهای خودتارا از خدا میخواستند باجمله عبدالله مطاب ده پسر دانت اول حارث . دویم عباس . سیم حمزه . چهارم عبدالله . پنجم ابوطالب ، ششم زبیر ، هتم حبل . هشتم مقوم ، نهم صرار ، دهم ابوهب عبدالله و ابوطالب که اولی پدر یثیمبر و آخری پدر علی علیه السلام است از يك مادر بودند . اسمش هاله بنت وهب بن عبد مناف بود

— ﴿ ولادت با سعادت ﴾ —

﴿ پیغمبر آخر از ماں علیہ الصلوٰۃ والسلام ﴾

عبد اللہ پسر خدا، مہم علم طلب در سال ۶۰۳۸ ہجرت
 از ہانہ مات و ہب بن عبد مناف متولد شد چون
 عبد المطلب را از ولادت عبد اللہ خبر آوردند بہ
 دہجیل برآہ۔۔ و از سورت عبد اللہ علامانی کہ
 کہ۔ و محبین و ہمای یہود و نصاری خبر دادہ
 بودند ہماینہ بود بہ مشہور نور محمدی را ز ناسۃ
 و نہ خندہ ہر ہود چون عبد اللہ اس برس و
 خبر سال و نہ عبد المطلب آمدہ دہجیل و ہب ان
 عبد۔۔ ہی را کہ ہم دہجیل بردہ بود بہ ازدواج او
 برآورد از خاتمش و لیس ملاقات آمدہ بنور محمد
 صی اللہ عابد و آستہ کہست و آرس باہاق مروجین
 ہ۔ ہرفہ بود از سر جمادی الآخر [۱] ہم
 آر سال ہد از عمر و سی عبد المطلب اورا

و قصه ابرهه گذشت بود [۲] که در مکه در شب

[۱] بتصریح مووخین وقوع بارش بزرگی که بعد از
 قحطی هفت ساله در حجاز یارید و اعراب از برکت
 او نعمت فراوان یافتند و آن سال را سنه الفتح خواندند
 و روز جمعه شب عرفه ماه جمادی الاخری بود که زفاف
 عبد الله و انسقاد نور محمدی ص در آن شب واقع شده

[۲] ابرهه بالشکر بیستبار و چهار صد فیل آمده
 بود که خانه کعبه را خراب نماید این مطلب فیل
 مفصل است عبد المطلب نزد ابرهه آمد و نتوانست
 خیال او را منصرف نماید تا اینکه سرغان ابابیل
 سنگهای سبیل در منقار خودشان از آسمان
 می انداختند هر کس می خورد میمرد همه قتل
 ابرهه هلاک شد خانه کعبه و قبیله قریش سلامت
 ماندند و اموال اطفال ایشان را اهل مکه مأخوذ
 داشتند و در قرآن این مطلب را سوره (الم تر
 کیف فعل ربك واصحاب الفيل) بینه و دلیل است

بی هاشم در خانه که بعد مشهور [۱] بخانه بیضا
 شد یستم جدی زحل و مشتری دو عقرب و مربع
 و آفتاب در حمل به نقطه شرف و هر در اول میزان
 بود آنحضرت متولد شد . بعد از ولادت آنحضرت
 آمنه صداتی شنید که بهترین مردم از تو براد او را
 محمد نام ده و آثاری که از ظهور نور محمدی صلی الله
 علیه و آله و سلم در آن شب پدیدار گشت برون
 از حد کتابت است [۲] عبدالمطلب فداق
 پیغمبر را روز سیم به دور خانه کعبه گردانیده
 و از چوب خیزران سبزه کهواره درست نموده

[۱] خانه که پیغمبر متولد شد در حیات خود به
 پسر عم خود عقیل بن ابی طالب بخشید یوسف قتی
 برادر حجاج آن خانه را از اولاد عقیل گرفته داخل
 حص خود نموده بیضا نام نهاد هر روز الرشید عباسی
 هنگام سفر حدود یکمکه آن خانه را از یحیی یوسف
 برآورده مسجدی بنا نموده در سال ۶۵۹ هجری

ملک مظهر والی یمن بعمارت آن مسجد برافزود
و تاکنون عهد ولادت آن حضرت را اهالی مکه
زیارت آن مسجد می‌روند.

[۲] ما از آثار نور محمدی صلی الله علیه و آله برای تبیین
آنچه مسلم کل مورخین است منکاویم اول باردگی
شب عرفه و روز جمعه بود که اعراب آن شب و
روز را سنه الفتح تاریخ قرار دادند . دوم در شب
ولادت آن حضرت در آسمان شهب و ثواقب بنوعی
متراکم بود که مردم مکه بترد و لپد بن مغیره شدند
و از وقوع آن علامات اظهار حررت نمودند
و اید کنت ایشب حادثة خواها .. بود که تافیات او
او خواهد ماند سیم کلمات یوسف یهودی بود که
شب ولادت آن حضرت را خبر داد و روز سیم آن
مولود مبارک ز بدید و کمت نبوت از بنی اسرائیل بر
خست و در بنی هاشم ختم شد مردم روی خندیدند
گفت کاهی که با تیغ این مولود تربیت میشود گریه

خواهد کرد همین یوسف بعد از بیعت آن حضرت
ایمان آورد .

و آن گرداننده کردون را به کهواره بر نشاندند بعد
از چندی او را بمادر رضاعی او حلیمه دادند قریب
دو سال آن حضرت در نزد حلیمه بود بعد از آن
بمادرش آمنه سپرد و ام ایمن کنیز عبدالله او را در
خانه پرستاری می نمود هرگز عادت اطفال از آن
حضرت مشاهده نشد چیزی طلب نکرد و هر چه
دادند او را با دست راست می گرفت اول تکم او این
تذلاً الله الا الله قسوساً قدوساً دو این بین
روژگار عبدالمطلب فرا رسید . روزی عبد
المطلب در خواب دید که از پشت و درختی
روئید سرس بر آسمان و ساق های بی بنجر
و مشرق رسید و همه روی زمین بن درخت سجده
کرده تعبیر آن خواب همان ظهور پیغمبر آخر زمان
بود که اکنون منتصد گردیده عالم به اسم مقصودش

صلوات می فرستند با شریعت او راه میروند به
 قبه او نماز کنند و بعد از مبارکش نیاز برند .
 عبدالمطلب هنگام وفات خود ابو طالب را خواسته
 و محمد که دو این وقت هفت سال داشت دستش را
 گرفته به ابو طالب سپرد و در حفظ جنابش
 وصیت فرمود عباس را در جای خود نصب نموده
 بعد از يك صد و بیست سال زهدگانی به عالم جاودانی
 رجات فرمود عبدالمطلب قوانین خد کذاشت که
 همه با شریعت پیغمبر راست آمد اول تا عهد او
 ضوای کعبه همین نبود او را به هفت دوره مفرد
 نمود . دوم زمان پدران را پسران می گرفتند حرام
 فرمود . سیم کنجی یافت حسن او را بیرون کرد
 چهارم زمزم را که ایستاده بودند مهر نمود و مردم
 اسقایتم نمود . پنجم دیت قتل مرد را بر صد شتر
 نهاد و این همه جز شریعت اسلام گردید



ذکر سفرهای پینمبر صلی الله علیه و آله

﴿ و سلم تا بعثت آن حضرت ﴾

(سفر اول)

چون دوازده سال و ده روز از زندگانی آنحضرت
برآمد ابو طالب عم آن حضرت به تجارت تام
رفت او را با خود همراه برد . در آن سفر از
برکت وجود مبارک آن حضرت برکه ها و جبهه های
عرض راه چنان پر آب بود که دو هیچ منزل تنگی در
کاو آب واقع نشد کارون روانه نام ضی منازل
میکردند و بانه کلی و سلامتی برکشند . در اول
خاک شام در قریه (کفر) رهبانی که اسمش
(جرجیس) بود و هم او را ابو عداس و بحرا
میکفتند که تا کنون دیر بحرا مشهور و برجاست
و از مردمان عابد و زاهد روزگار خود بود
درجه که سلاطین عصر از وی استنایه ادعیه
خبریه مینمودند و به خدمتش تحف و هدایا

بمهر ستادید از کتب آسمانی و امهای باستان ظهور
 پیغمبر آحرار زمان را خوانده بود و منتظر بود که
 شرف خدمت آن حضرت را دریابد حد از رسیدن کاروان
 که در مقالی دیر منزل کرده بودند بخدمت محمد
 صم رسم مهمان نوازی بجای آورد و حد از صفت
 آن حضرت غیبته آمده شرف اسلام گرو و از
 پیغمبر بعدالآنکه به یفت

حکایت ششم دوم

در سال هجدهم محمد صلی الله علیه و آله عباس بن عبد
 المطلب عم پیغمبر به یمن مرفت آنحضرت را با خود یمن برد
 و از یمن فدوم آنحضرت بهر عباس مبارک و میمون گردید

حکایت نهم سیم

بهر تضرع پیغمبر صم بود بسم در سال بیست
 پنجم از عمر آن حضرت ابو صاب از حدیجه نانت

حوبلدس اسد که زن سیوة محرمه و متموله بود و
 اعراب از وی تقواه ~~ک~~ گرفته به صار به تجارت
 مپ کردند فریب دوست تومان پول این ارم مایه
 بری پیغمبر گرفت آن حضرت با دوسر بار و دو
 علام به - در تجارت سام اسدام نمود در این سر
 علامات نبوت و عقل و کفایت فوق قوه بس
 ر - صاعر گت خانکه در خروج مکه مر هاید
 و کار و بری خود ساز و پیشی برکاستند که در -
 سیر از فرما - اه بیرون اسود بی هاشم پیغمبر را
 رئیس حرد مود - آن حضرت اول مقرر داست
 که یک اروا حور - معاشی و مردم زیاد دارد
 بری سهوا آب در منزل سر ص ر ه دو - امت
 بود یک آب ص - ببع حرک نمایند و یک
 - امت صرف - م پر بندند - در سر چه - خشکی
 بری آب واقع سود مردم هر مود - و عمل کردند
 و در هیچ مزل رحب بی آبی نکند - و زی

در منزلی تار سپیدن آن حضرت کاروان آمده در
 میان دره که بحرای سبلا بود ورود عوده بودند
 آن حضرت بمجرد ورود فرمود اموال و مواشی
 را از میان دره به بلندبهای مسطح اطراف تحویل
 کنند همه فرمان او خین کردند مگر يك نفر
 سینه نه که در جای خود ماند و حرکت نکرد بعد
 از ساعتی بارندگی شدید که چهار روز امتداد
 داشت باریدن گرفت سبل عظیم بر خاست صبحه
 و موال او را يك برد و خودش هلاک شد ، چون
 امتداد بارندگی طول کشید و در صحرا علامت
 طوفان معاینه گشت کاروانیان نزد آن حضرت آمده
 عرض کردند که عبور از این سبل محال است
 بهتر آنست که بمسکه بر کردیم پیغمبر جواب
 نداد صبح روز چهارم برخاسته مردم فرمود
 بار بر بندند و پست سر او رواه شوند و در
 ورود آب بسم الله گویند همه بسم الله گفتند

و از پس آنحضرت از آن سیل هایل سلامتی گشتند
مگر دو نفر که آنها بسم اللات و العزی گفتند
و در آب غرق شدند .

چون کاروان قریش مقابل دیراپله رسیدند
راهی **صکه** او را (فلبق) نم بود و ظهور آن
حضرت را از کتب پینمران سلف پیدانست
و همیشه کاروان حج را می جست این دفعه
نیز بقرار معهود به میان کاروان آمد پیغمبر از دور
بر وی صدا نمود و فرمود السلام علیک یا فلبق
یونان بن عبد الصلیب فلبق بخدمت آنحضرت شناخته
رسم تعبد و مهمان نوازی معمول داشت و اینهمه
بر عجب مردم کاروان افزوده گشت . بعد از ورود
شام مال التجاره خودشان را بدستور العمل آن
حضرت فروختند و هیچ گاه مردم مکه خین نفع
بزرگی ندیده بودند از این سفر روی دل مردم به
بزرگواری او منعطف شد و سلامتی بر گشته

وارد مکه شدند پیغمبر حساب حدیجه را پرداخته
 و وحی معنی به از آن تجارت طایف شخص آن حضرت
 کردید قریش ول و را محمد بنیم حد محمد صادق
 می گفتند - از این سهر حسابش را محمد امین
 لقب دادند عز از این سهر ه ~~ص~~ دگر نمودیم
 پیغمبر ص به سهر حساب رفتند و اگر در کتب
 خارجه دگری شده فی ما - - -

حدیج بروح پیغمبر حدیجه ایها الامم

حدیج - بنت حویله ز و ه بی نوفل بی
 - - - عمه راده حویس که بعد از مقدادی بود
 ت برستی و تراست - - - صاری ده
 و عالمی دم در - - - بود سو - - - حلی الله عالم
 و آله ، ردیکی دست و راسته بود و رفته همه
 دگر حمل پی - - - ر - - - یح می بود از
 پرو حریه برای آ - - - حقت فی ار بود نا اینکه
 از اشراف قریش و اکابر اسرا حدیجین در حواسدکاری

کردند چنانچه سوخته نمود و انتظار پیغمبر را
 می کشید. اینکه رسته تجارت سبب نزدیکی و موجب ازدیاد
 استیفاق حبیبه گردید و آن هنگام که تفریق محاسبه
 میکردند حدیث - موهبی بدست آورده سر سخن ما
 پیغمبر از آن رسیده باشد و حقی که در این تجارت
 شاید تو را در آن حقیقتی کردی و میرود عمو می من
 بوی صفت منحه دهد و برای من از اموال ما زن
 اگر در آن دو در حواصم خرید که هم رسیده تجارت
 را حدیثه گفت ای
 که من برای تو زنی پیدا کنم که در شرف
 حالات در حور تو باشد پیغمبر در
 حدیثه گفت زنی که من میخواهم هم برای تو دو
 عب در - یکی اینکه
 دیگر اینکه
 خودی و تن و کمال و مهارت و حمیه زن
 که تر است و از اموال تو است و حصار مبارک

آن حضرت از گفته‌های خدیجه بر افروخت از
 کثرت جفا عرق نموده سر بزیر افکند خدیجه
 عرض کرد ای سپید من چرا جواب نمی‌دهی آن
 منم که از تو با چیز قلبی راضی میشوم ترا دوست
 دارم و هرگز خلاف تو نکنم این بگفت و
 بگریست و گفت ترا بکعبه و صفا قدم میدهم
 که عرض مرا قبول کن هم اکنون بر نزد اعمام
 خویش شو و بسکو که از پدرم خوبد برای تو
 خواستکاری نمایند و از کثرت کابین مترس من
 از مال خود میدهم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر
 حاست به نزد ابو طالب آمد و سایر اعمامش را
 حاضر نمود فرمود بروید دختر خوبد را برای من
 خواستکاری نماید اعمامش اول صفیه دختر عبید
 المطلب را به نزد خدیجه فرستادند و از تکرار
 رضایت او مستحضر شدند بخانه خوبد رفتند
 خدیجه را خواستکاری نموده با شکوه تمام کار

عقد را انجام دادند و عروسی بزرگی ترتیب نمودند
که تا آنکه در عرب دیده نشده بود .

خدیحجه بند از آنکه بشرف ازدواج پیغمبر هم بر
آمد آن حضرت را از سفر کردن باز داشت و از
آن حضرت ساعتی نمیتوانست منعت شود پیغمبر
بعد از تامل اکثر روزهای خود را در کوه حرا
و در مقام ابراهیم بسر می برد گاهی چندین شبانه
روز در آنجا معتکف میشد خدیجه از پیغمبر دو
پسر آورد (عبدالله و قاسم) که هر دو قبل از هجرت
در مکه فوت شدند و چهار دختر (رقیه . زینب .
ام کلثوم . فاطمه) و خدیجه در حل حیات بود پیغمبر
زن دیگر بخانه نیاورد . اینکه خدیجه در سال ۶۱۳ هجرت
هبوط که تصدق و پنج سال دانت وفات نمود

(بیان بعضی از اصطلاحات)

قبل از اینکه شروع بنویسند ایام بعثت و اظهار نبوت
محمد صلی الله علیه و آله بکنیم برای آشنایی خوانندگان

ذکر معنی بعض الفاظ و بیان بعض اصطلاحات
 حکای اسلام با اینکه بر مبنای این تاریخ این مختصر
 داخل نیست لازم مینماید (عین کلمات سپهر مرحوم
 است) اعطای بی معنی خبر دهند و رسول تبلیغ
 کننده مأموریت خود را بگویند ولیکن مخصوص
 بکس نیست که اخبار و تبلیغات خود را از حد
 دانند که این خبر یا بواسطه یا بی واسطه بر او
 الهام شود حکای اسلام از برای بی سه صفت
 قرار داده اند . اول آنکه از شدت اتصال به مبادی
 عاقله فی تعلیم و تعلم از اخبار غیب اخبار کند .
 دویم اینکه هرولای عالم در قبول صور و قالب
 ماهیت تابع اراده او باشد و او را در همه عالم آن
 حکومت باشد که در نفس خود اوست . سیم آنکه
 عوامل غیر مرئی در نظر ذرات بین او مشهود باشد
 و تا عمق عالم امکان اعراض و جوامع حایل
 توجه او نتواند . بی مرسل آن باشد که جبرشائس

القهای وحی کند خواه او را کشایی باشد خواه
 نباشد نبی اولو الزم آن باشد که شریعتی بیاورد
 و از خداوند محکوم به ترویج و انتشار او باشد
 و در عدم قبول نصیحت و قتال و جهاد مأمور
 بود.

درجه خاتمت از همه اینها بالاتر است که
 او خاص پیر بر آخر الزمان محمد مصطفی است .
 شریعت یعنی کار به عدل کردن عدل مباح روی در
 امورات بسیار است عالم و این عدل یعنی مباح روی در
 این جهان سبب بقا و ترقی نبی نوع آدم است و در آن
 جهان دستگیر نفوس بقیه صاحبان شریعت که
 کار عالم را در مباح روی و عدل میجوهند ز یکسو
 باید تعلق به مبادی عالمه و اطلاع به حقایق استیاء و
 امور معینه داشته باشند و از یکسو با ارتباط ماده و
 صورت با مردمان ایاز بشوند تطریق عبادت را که
 مفصود آفرینش است نمایند و مردم را از افعال

نکوهیده که منافی تعیش و زندگانی ایشان است منع نمایند و خودتان باید معصوم باشید باین معنی که هیچ خطائی از ایشان سر نزده باشد و غرض شخصی نداشته باشند این نوع صاحبان شریعت را انبیا گویند و ایشان یعنی انما بامعجزه ساخته می شوند .

معجزه خارق عادت است مفرون به تحدی با عدم معارضه خرق عادت ابرات یامی امریست که عادت بروی جاری آمده باشد و مراد از مقارنت تحدی آنست که وفوق معجزه مقارن و مطابق دعوی باشد و غرض از عدم معارضه آنست که دیگران به مثل آن نتوانند آورد تا از جمله سحر و شعبده شمرده نشود این نوع امبا تفاوت مراتب هزار نفرند .
یاصد و بیست و چهار هزار و هر و نام (۲۸) نفر از ایشان در قرآن مذکور است

آغاز بعثت پیغمبر بر آخر الزمان

اکنون بر سر سخن رویم و بعثت پیغمبر

صلی الله علیه و آله را ذکر نمائیم در سال (۶۲۰۳) تهبوط

روز (۲۷) رجب که با روز نوروز عجمان مطابق بود محمد بن عبد الله مأمور شد که نبوت خود را ظاهر سازد بهیچ روزی دو شبه ز ربیع الاول کشفته اند که هم در این روز از دنیای رحلت نموده هنگام این ماه و ربهت آن حضرت در کوه حرا مفیم بود جبرئیل به آن حضرت فرود آمد و امر اظهار نبوت را از جانب خود و تد برسانید پیغمبر از استماع وحی خداوندی بر خود مرتعش و نرسان شده از کوه حرا بر گشت بخانه آمد خدیجه ویرا در حالی مناهده نمود که تا آن وقت حضرتش را آنطور ندیده بود و از روی مبارکش نور بزرگی می نمود که بخانه بر تو افکن شده بود عرض کرد جانم بفرماید تو این چه نور است که از دیدار تو مینماید حضرت فرمود

این نور نبوت است بگو (لا اله الا الله محمد رسول الله) پس خدیجه را فرمود که روی او را بیوتد تا قدری خوابیده و راحت شود و آن حضرت بخواب رفت تا که صدائی شنید که ای خوابیده بر خیز و خدا را تکبیر بگو پیغمبر بر خاست و متغول تکبیر شد و ورقه عمو زاده خدیجه بخت پیغمبر را شنید با اینکه پیر و نابینا شده بود به خدمت آن حضرت آمد و در خانه کعبه آنحضرت را دریافت و تهیه نمود (ورقه بعد از چند روز در گذشت) اول کسی که به پیغمبر ایمان آورد خدیجه و علی علیه السلام بود بعد از آن ابو بکر و عثمان بن عامر ، عثمان بن عفان ، زبیر بن العوام ، عبد الرحمن بن عوف ، سعد بن ابی وقاص ، طلحه بن عبید الله و ابو عبیده جراح ، چون تعداد مسلمین به پنجاه رسید کار اسلام روشن گشت با این همه مدت سه سال مسلمانان پنهان نماز میکردند

تا اینکه در سال ۶۴۰ هجری قمری آن حضرت با امر خدا
 بکوه صفا بر آمد و قبایل قریش را يك يك بنام
 بخواند اهل مکه بروی شتافتند جمیع بزرگی
 فراهم آمد پیغمبر فرمود جماعت مرا راستگو
 شناخته اید یا دروغگو گفتند ما ترا امین و صادق
 میدانیم گفت اگر من بگویم لشکری فردا بروی
 مکه خواهد آمد و شما را قتل و غارت خواهد
 کرد از من باور میدارید گفتند میداریم گفت
 من شما را از عذاب خدا می ترسانم و دعوت میکنم
 که من فرستاده خدایم به نصیحت من گوش نمائید
 و از پشیمانی خود دست بکشید و بخدای واحد
 ابراهیم و اسماعیل عبادت نمائید و ستایش بکنید
 ابولهب صکه عم پیغمبر بود و از اول روز حسد
 پیغمبر را در دل داشت گفت خدا ترا مرگ دهد
 تو دیوانه شده و برای همین حرف دیوانه مردم
 را دعوت نمودهستی از زمین بر داشت و خواسته

بر آن حضرت پند از مردم از دورش متعرق شدند
 از آنها پیغمبر بجهان ~~حکمه~~ آمد و بر سنگ
 اسماعیل به ایستاد گفت ای جماعت قریش بر من
 فرود آئید نصایح مرا گوش بدهید و نبوت مرا
 قبول نمائید تا دودنیا از سلاطین عالم باج ستانید
 و در آخرت دو بهشت جاویدان صاحب تاج باتید
 این ~~حکمت~~ و بر احنام لعنت نمود مردم باز آن
 محضر ترا ~~سخن~~ نموده و از دورس پراکنده شدند

ابو طالب عم پیغمبر و پدر علی عابه السلام مسلمان
 شده بود محض اینکه خود را طرف دار پیغمبر بقلم
 دهد و او را از شر قریش حامی باشد اسلام
 خود را مخفی و سداست . قریش چندین بار نزد
 ابو طالب آمدند و گفتند « برادر زاده تو احنام
 و خداهای مارا امنت میکنند مارا کافر میداند و
 اجداد مارا کافر مینویسد یا او را از این عمل باز
 دار یا بما بسار که سزایتس بدهیم » ابوطالب آنها

را ساکت مینمود

صدای جنت و دعوت پیغمبر به همه اعراب منتشر شد که از نبی هاشم محمد دعوی پیغمبری میکنند از هر طرف مردم گروه گروه به نزد آن حضرت می آمدند و کلمات او را اصفا میکردند و به اغوای قریبیان جنابش را به جنون و دیوانگی نسبت داده استهزا و تمسخر مینمودند به هر جا معرفت پست سرسنت می اداختند و در معبر او خارهای درشت می ریختند که به پای برهنه آن حضرت فرو شده زحمت رسانند از سر بام خاکستر کرم بر سر مبارکش می ریختند با اینهمه آن حضرت عموگر متغیر نمیتد و همی گفت بگوئید « لا اله الا الله »

کسانی که به آن حضرت مایل بودند یا قبول اسلام میکردند به آنها اذیت مینمودند و پیمان خودشان را واه نمیدادند بحدی که زیستن در مکه بری مسامین مشکل افتاد

﴿ هجرت اول مسلمانان از مکه ﴾

﴿ بحاک حبش در سال ۶۲۰ هجری مکه ﴾

چون مسلمانان از ایذهای کفار قریش دو مکه زیستن نتوانستند نزد پیغمبر آمده عرض کردند که یا ما را اذن بده بایستان بجزیم یا از این مملکت بدر تویم که برای ما زیستن محال است حضرت فرمود اذن جهاد از خدا ندارم شما به محاکمت حبش سفر بکنید پادشاه حبش نصارای عادلست در آنجا باشید تا حکم خدا در حق شما برسد

این وقت پادشاه حبش نجاشی بود که دست نشان قیصر روم شمرده میداد و باج خود را به پادشاه ایران خسرو پرویز نیز میفرستاد

بعد از گرفتن اذن از پیغمبر هشتاد نفر غیر از زن و اطفال از مکه هجرت نموده به حبش رفتند و در آنجا بی خوف دشمن به عبادت خدا پرداختند

بعد از هجرت مسلمانان کفار قریش سب و روز

در دفع بیغمبرتسندت و چون ابوطالب را خوانستند
 باخودشان همدست نمایند و بی هاشم طرفداران
 بیغمبر بودند چهل نفر از رؤسای قریش در خانه
 کعبه جمع شده صحیفه نوشتند و پیمان گذاشتند که
 بی هاشم را دخترند دهند و از آنهاست دختر نگیرد به
 آنها چیز فروشد و آنها را در شعب ابوطالب محصور
 نمایند و این طور کردند * مدت سه سال او زند
 هاشم روی مکه را ندیدند مگر در ایام طواف که
 جنگ حرام بود

بعد از سه سال قریش از این ظلم خود که به اغوای
 ابوجهل به اولاد هاشم میکردند متنبه شدند ولی
 قصص عهد برای ایتان دستوار بود تا اینکه بیغمبر ص
 به ایتان خبر داد که مورخانه صحیفه را (۱) خورده
 و مرجه در آن صحیفه خط نوشتند همه محو شده *
 چون نگاه کردند هول آن حضرت را درست یافتند
 صحیفه را بیره کردند و بی هاشم را در مکه به منازل

خود رجوع دادند

(۱) صحیفه از چوب بود و بالای در کعبه زده بودند کرم ها بعمل آمده خطوط او را جایجا خورده بودند بعضی گویند صحیفه پوستی بود موریا نه خورده بود

بعد از اینکه بی هاشم از شعب ابوطالب برگشتند ابوطالب را هنگام وفات در رسید بی هاشم را بمحفظ بیده و وصیت نموده و جنابش در ۲۶ رجب سال ۶۲۱۳ هبوط رحلت نمود * هم در این سال بعد از ۳۵ روز از وفات ابوطالب خدیجه علیها السلام در گذشت پیغمبر ص. خان از مرگ این دو نفر اندوهناک بود که کمتر وقت از خانه بدر شدی و آن سال را (سنة الحزن) نام گذاشت از لذت اندوه به طایب (۱) سفر کرد و از طایفیان زحمات زیاد دید و بعد از اندکی برگشته (سوده) را عقد نمود

﴿ ایمان آوردن رؤسای قبیله ﴾

﴿ اوس و خزرج و دعوت ایشان ﴾

﴿ از جانب اهل مدینه پیغمبر را به هجرت ﴾

چون هنگام حج فراوسید مردم از هر طرف
زیارت بیت الله الحرام آمدند از انحصار از مدینه شش
نفر از رؤسای قبیله خزرج وارد مکه شدند و به
پیغمبر ایمان آوردند و چون بمدینه برگشتند اهل
مدینه را که مخلوط از قبیله خزرج و اوس بود
بدین پیغمبر دعوت نمودند اهالی مدینه قبول کردند
و سال آینده ده نفر از طرف خودشان به نزد پیغمبر
فرستاده استعدا نمودند که آن حضرت به مدینه

(۱) پیغمبر را بطایف واه دادند تاخواست

مردم را دعوت نماید از شهر بروانش ~~کردند~~
باشکس زدند آنحضرت باخف و جبهه از طایف برون
شد و بحماقت یکسرا سلامت برگشت

هجرت نماید تا با جان و مال او را نصرت بدهند و سولان

مدینه بعد از ورود مکه این معاہدہ را در عقبہ
 بایغمبر بہ بیان آوردند چون این معاہدہ مضبوط
 شد رسولان مدینہ برگشتند کفار قریش از این فقرہ
 بہ ہول افتادند و تصور نمودند کہ پیغمبر اگر مدینہ
 رود قوتی پیدا میکنند و مذہب خود را از پیش
 می برد آن وقت حکم مذہب بت پرستی را یمال
 میکند و قصد و تصت بت قریش را ہم می تکند
 این بود کہ انجمنی ساختند و از معاہدہ عقبہ و ہجرت
 محمد صلی اللہ علیہ وآلہ سخن انداختند و گفتند
 از یاد است پیش از آنکہ محمد بہ اہل مدینہ پیوندد
 و بنا صبیح کند ما براوشام کنیم چہل فرقم خوردند
 کہ شب بسر ای آنحضرت رفتہ و در جاہ خواب آن
 حضرت را مقتول نمایند

پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ از تکبیل محاسن توری
 و امصای قتل خود مخبر شدہ ہجرت مدینہ را تعجیل
 نمود و همان شب کہ قصد قتل او را کردہ بودند علی

بن ابی طالب را در رخت خواب خود خوابید
 نصف شب بخانه پیغمبر درآمد علی را در جای وی
 خفته یافتند و از او پرسیدند محمد کجاست علی فرمود
 چون شما او را نخواستید او هم از ملک شما بدر
 رفت

﴿ هجرت رسول خدا مدینه ﴾

﴿ در سال ۶۲۱۶ که او را ﴾

﴿ سنه ارجل گویند مطابق ﴾

﴿ ۱۳ ستمبر به سبعی ۶۲۲ ﴾

روز پنجشنبه غرة ربيع الاولى سیزدهم سال
 هجرت که شش هزار و دو صد و شانزده سال از هبوط
 آدم گذشته بود پیغمبر بخانه ابوبکر آمده و هجرت
 خود را اظهار نمود قرار گذاشتند که عبد الله غلام
 ابوبکر بعد از سه روز گوسفندی ریان نموده بادوستر
 پروازی که قبل از وقت برای این سفر بسته بودند
 در در نظر خود که در نزدیکی مکه و سر راه مدینه است

حاضر نماید * چون شب بمیان آمد پیغمبر و ابوبکر
 از روزنه که برپا خانه ابوبکر بود بی تعیین برون
 شده و با سرانگشتان که علامات یاتان در زمین نماید
 به ظار نور آمدند بعد از داخل شدن ایشان از در غار
 درختی روئید و در شاخ درخت حصی بران آشیانه
 ساخته و بیصه گذاشتند و عنکبوتان دور در غار را
 پرده های ضخیم تابند که گوئی صد سال است پای
 آدمی به اینجا نخورده چون قریش از رفتن پیغمبر و ابوبکر
 بدد بمکه و اطرافش متعرق نشده آن حضرت را
 می جستند و جدا در دادند که مرکی محمد را بگرد
 دستر مزدگانی می کرد مردم از پشت سر ایشان
 نادم ظار نور رسیدند بمیان ظار کمان نبرده و اثری
 نیافته برگشتند

سحرگاه شب سیم که روز موعود بود عبدالله
 غلام ابوبکر با عامر بن فهیره شتران را دم غار آوردند
 پیغمبر و ابوبکر به يك شتر عبدالله و عامر بتزدیگر

سوار شده روانه مدینه گشتند

چون این واقعه سمرگشت قریش عزیمت
 پیغمبر را بسوی مدینه دانستند لذا در دادند ~~ص~~
 هر کس محمد و ابوبکر را مقتول سازد یا زنده بگیرد
 دویست شتر عوض خواهد گرفت

سرافقه بن مالک پیش دستی نموده با اسب تندرو
 که داشت از پی پیغمبر روان شد و در راه به آنحضرت
 رسید پیغمبر به اسب سرافقه نظر کرد پی اسب از
 يك نظر مبارك او از رفتن در پناهد ~~ه~~ سرافقه عرض
 کرد یا محمد اگر اسب من برفتار آید ~~تهد~~ ~~ص~~ کردم
 تو آسیب نرسانم و هر کس پشت سر تو بیاید مانع
 باشم حضرت فرمود خداوند سب او را زهر
 سرافقه جهد خود و نموده برگشت و هر کس از پی
 آن حضرت می آید ~~ه~~ ~~ص~~ برگردانید

پیغمبر از قارنور برون شد در پست و یگرو
 وارد مدینه شد در منزل با که قاعده چهر فرسخ

است چهار روز آن حضرت او تراق کرد تا علی علیه السلام که سه روز بعد از پینمبر پیاده از مکه بیرون آمده بود ملاحظه کردید مردم مدینه چون خبر ورود آن حضرت را شنیدند زن و مرد به استقبال شتافتند پینمبر بمدینه نزل اجلال فرموده در خانه خالد بن زید منزل نمود و هفت ماه در آن خانه بود و هم در این سال اول هجرت در مدینه مسجدی ساختند دوش دیوار و سرش بی سقف مردم جمع شده نماز میکردند و این اول مسجد است که در اسلام ساخته شده بعد از خیمتی سر مسجد را با لطف خرمای پوشیدند که ساپه بان باشد و تا آن حضرت زنده بود سقف مسجد را گیل آلو نکرده طول مسجد صد ذراع و فیه اس بجانب بیت المقدس سه در داشت (در عهد خلفای عباسی مهدی و ما هون بر بنا و زینت آن مسجد برافزودند) بعد از اتمام مسجد قرار نماز پنج گانه که هر یکی دور کعبه بود گذاشته شد و

اذان و اقامه در مقدمه نماز معین گردید و صوم سی
روزه ماه رمضان واجب گشت

— ﴿﴾ روز نهم سال دوم هجرت ﴿﴾ —

— ﴿﴾ که پیغمبر صلی الله علیه وآله ﴿﴾ —

— ﴿﴾ داد و ن بجهاد گردید ﴿﴾ —

غزوات یعنی جنگهای پیغمبر را که خود
حضور داشت بیست و هفت شمرده اند و سر به های
آن حضرت را یعنی جنگها که از حضرت بشکر
فرستاده و خدای حاضر نموده پنجاه و هفت و گویند
از بیست و هفت جنگ که پنجم بر خود تشریف داشتند
دوره غزوه بدستور مقاتله و مقاتله نمودن سارین
بمبارکه و مصالحه و پیمان و مفاصله دامن تمام شد

— ﴿﴾ قوتین حریبه پیغمبر ﴿﴾ —

— ﴿﴾ صلی الله علیه وآله ﴿﴾ —

تکراسلام بهر صافیه که مقابلی میتواند و
تکلیف به اسلام میکردند اگر طرف مقابلی قبول

اسلام می کرد لشکر اسلام به احدی مزاحم نمی شد
 و بی هیچ مصادره بر میگشت و اگر قبول اسلام
 نمی کردند اگر بت پرست بودند حکماً بایست
 مقتول بشوند و اگر صاحب کتاب یعنی نصاری و
 یهود بودند و قبول جزیه میکردند در امان اسلام
 میشدند و هیچ کس مزاحم ایشان نمیشد و رسم
 آئین خودشان را در کمال آزادی میداشتند کسانی که
 بعد از مصالحه عهد میخواستند و شرایط عهدنامه را
 بر هم می زدند مقتول میشدند در جنگها بد شمن امان
 می دادند * رسولان متارکه باعلامات مخصوص آمد
 و شدی کردند * کسانی که بعد از قبول اسلام بذهب
 اولی رجوع میکردند واجب القتل می شدند
 از قلاع محصوره قلع آب نمی نمودند قتل زنان
 و اطفال تا باغ هیچ نعلت جایز نبود — و در هیچ
 گاه اتفاق بیفتاد
 زدن بغات و درخت های نخلستان فدغ بود

مگر در خبیث و طایف که برای حرکات جنگی لازم
 نمود برای دانستن دوست از دشمن به هر جنگ
 کلمات مخصوص مقرر میداد که لشکر اسلام را علامت
 معرفت باشد

هر طایفه که جزیه دادن را قبول میکرد بد
 هنگام ادای جزیه عامور اسلام با تازیانه سرپی ایستاد
 و رئیس طایفه جزیه ده رزاقو نسته تقدیر را
 می شمرد و چنان می نشست که سرو و محاذی تازیانه
 می گشت

اسب دوانی و شتر دوانی را که به اعداد جنگ
 در کار بود می ستود جاسوسان به کاره و هنرمند داشت
 و از استعداد لشکر مخالف یا حرکات شخص مذفق
 همیشه اطلاع کامل تحصیل میکرد

همراهی زنان در جنگها بری پرستاری بحر و حین
 و سفایب لشکر به سنای خندق و استعمال متجنیق
 در محاصره جز اعمال حربه آن حضرت است

هیچ گاه در امور واقعه بیرون مجلس شوری
 کار نکرد مگر در امری که از خداوند مأمور می شد
 و چنین مأموریت نادر بود

— ﴿ ذکر غزوات ﴾ —

— ﴿ پیمبر صلی الله علیه وآله ﴾ —

نخستین غزوه (ابوا) است که در سال دوم
 هجرت واقع شد پیمبر سعدین عباده را در مدینه
 جانسین گذاشتن با نصرت آن از اصحاب بقریه ابوا
 برآمد مردم بی حزمه از درصاحبه بیرون شدند
 بدون اینکه حونی ریخته شود بعد از یازده روز
 بدینه مراجعت نمود در عزیمت این جنگ علم سفیدی
 با دست مبارک خرد بسته اموی خود حزمه داد و
 این علم اول بود که با فتح و فروزی در اسلام
 بسته شد

﴿ دوم غزوة بواط ﴾

بواط امم کوهیست در چهار متری مدینه در ماه

ربیع الاول به پینمبر خبر آوردند که کاروان
 قریش با یانصد نفر مرد و دو بیست و پنجاه شتر از آنجا
 خواهند گذشت پینمبر سعد بن معاذ را در
 مدینه جا نشین نموده و علم را به سعد بن وقاص
 داده از پی کاروان قریش روانه شد و ثوی نیافته
 بی جک و جدال برگشت .

❁ سیم عزوه ذوالعتره ❁

حبر آوردند که ابو سفیان با کاروان مکه عازم مکه
 است پینمبر او سامه بن عبد الله الاسدی را در
 مدینه گذاشت و علم به حمزه داده دو بیست تن
 پیاده بر سر راه آمد ثوی از کاروان نیافته بر
 گشتند و در عرض راه با قوم بنی لحه مواجه بودند
 که به همدیگر مزاح می نمودند .

❁ چهارم بدر اونی ❁

(بدر) جاهلیس در مین تکه و مدینه که در
 (بدر بن مخلا) کشته و نه سه او منهور شده

به پیغمبر خیر آوردند که (کرزبن جابر) بامردان
 قریش از مکه بسه منزلی مدینه ناختند و از
 جبراکاء شتران مدینه را برده حضرت لوارا به علی
 علیه السلام داده و از پست قریتیان بیرون شد
 اثری نیافته بر گشت .

﴿ پنجم جنك عبد الله بن حنبل ﴾

بن حنك بی حضور پیغمبر بوده ولی چون قابل
 ذکر است ما در ذیل غزوات می نویسیم و آنچنان
 بود که غزوة رجب رسول خدا پسر عمه خود عبد
 الله را نصف شب نزد خود خوانده کاغذ سر بسته
 به عبد الله سپرد و فرمود چون سه روز بسوی
 مکه راه سردی صحیفه را باز کن و هر چه نوشته ام
 عمل نما و فرمود دوازده نفر از مردان مجرب
 رفیق راه بردار عبد الله بی تمویق روانه شد
 چون بنام معهود رسید کاغذ را کشاد و خواند
 دستور العمل خود را دریافت حضرت نوشته بود

که در بطن نخبه منتظر باش کاروان قریش که از
 ظایف به مکه خواهند رفت تا کهان برایتان حمله
 کن خودشان را مقتول و مالشان را منهب ساز
 و با تعجیل برگشته وارد مدینه تو عبد الله
 منتظر شد تا کاروان برسد ورود کاروان مکین
 بتان را شناختند و لکن عبد الله و رفیقش
 چنان وانمودند که مر خود را تراشیده بزیارت
 عمره میروند بن غوطه کاروانیان را بغلط انداخت
 شترها را و بل کردند متعول ضیختند که ساء...
 تا کهان بر ایشان تاختد عمر بن الخطاب را کشتند
 و باقی کاروانیان بگریختند عثمان بن عبد الله و حکم
 بن کسان را اسیر نموده و غنیمت زیاد در بر بوده
 به مدینه برگشتند در این جنت قانون خمس برقرار
 شد آنچه عبد الله آورده بود خمس او را برگرفتند
 و بقی را بر مجاهدین قسمت کردند و همچنین
 قانون جاهلیت که رجب از ماههای حرام بود و

در آن ماه جنگ جایز نبود باطل گردید . مردم
 مکه بعد از استماع این خبر فدیة اسیران را جمع
 کرده بخدمت پیغمبر فرستادند رسول خدا فرمود
 حکم و عثمان را بفرستادگان قریش پس دادند
 پیغمبر غزوة بدر کبری

حون ابو سفیان با جهلی تن از تجار قریش از
 تام مکه مراجعت می نمود مخبران پیغمبر این خبر
 را به پیغمبر آوردند رسول خدا بهمرم سفر رفتن
 کاروان مصمم گشت و از آن سو چون ابوسفیان
 بمنزل بدر آمد از محمد بن عمر جهنی خبر گرفت
 و معلوم دات که جاسوسان مدینه از آمدن کاروان
 مخبر شده اند بی درنگ بطرف شام بر گشتت و
 جاپاری به شتر رونده بمکه فرستاد تا قریش باستقبال
 کاروان آیند و ایشان را از حمله محمدیان برهانند
 بعد از فرستادن جبار ابوسفیان راه خود را
 بگردانید و از کنار دریای احمر کاروان را بجمعه

برده و بیکه رسانید تا رسیدن کاروان بیکه معارف
قریش بعد از ورود چایار هزار نفر مرد جنگی
براه مدینه در ستاب شدند

پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر بن مکتوم را در
مدینه خلافت داده با سبصد و چهارده تن از پی
کاروان قریش روانه شد و در منزل بدر به لشکر
قریش بر خورد هر دو لشکر در مقابل یکدیگر
شب را بروز آوردند چون صبح شد پیغمبر خود
صفها راست میکرد و عدد قابل جهت خود را
در مقابل عدد کثیر مکبان که لشکر سوره و
مسلح بودند به نظام میداشت و حقانیت اشکر
خود را نظر میکرد دست خود را دعا برداشت
گفت خداوندا اگر این معدود قابل امروز فتح
نکشد سلامی که من بذن تو آورده ام پامال خواهد
بود آن قدر دعا کرد که ردایی مبارکش ز دوش
افتاد و مرده فتح را ملهم گشت بعد از آن باز به

ترتیب صفوف متغول سکتت یکی از اعراب دو صف کج ایستاده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله با چوب نازک که در دست داشت بسینه او تکان داد و فرمود ای سیاه راست بایست عرب گفت یا محمد مرا عبت و نجه ساختی هم اکنون قصاص بده پیغمبر خوب را بدست عرب داد و سینه مبارک خود را داد عرب سینه آن حضرت بوسید و بر جای شد بعد از آن سخن صفی پیغمبر در پیش روی لشکر اسلام ایستاده مضامین آیه را نطق فرمود

(خلاصه نطق آنحضرت که بر بی خطبه گویند)

ای گروه اسلام من شما را بمسئله دعوت میکنم که خدا امر نموده و از کاری باز میدارم که خدا نهی فرموده کار خدا حق است و راستی را دوست میدارد شما الان در موقعی ایستاده اید که هر کس شایسته این مقام حقانیت نمیتواند بشود خوف را از دل دور کنید و به تداوم صبر نمائید که خدا

و پیتمبر باشما است هر چه خدا بتمها وعده نموده
 حق است و قول او بر حمت و مغفرت شما صادق
 است ما در ظهور خود بخدمت شما آمده ایم و به او
 تمالی متمسک شده ایم و توکل نموده ایم و بطرف
 او رجوع خواهیم کرد و او ما را و همه مسلمین
 را خواهد بختید

بعد از ادای حصه به قریش کس فرستاد و پیغام
 داد که من با شما در پی جنت نیستم مرا با عرب
 دیگر بکنارید اگر دفع آنها را کردم فخر نی
 است و اگر آنها مرا دفع دادند شهابی زحمت
 به آرزوی خود خواهد رسید قریش از این گفته ها بر
 تو ریختند و مشغول جنگ شدند جنگی سخت و در
 سه هفتاد تن از قریش مقتول گشت عمر بن عبدود
 معروف زخم دار شد از جنبه مقتولین او جمل و
 عتبه و سیدیه بود سی و پنج تن از معارف اسیر
 گشتند و دو بیست و پنج تن غنیمت مسامین آمد

از لشکر پیغمبر چهارده تن مقتول و شهید شدند
 علی علیه السلام يك تنه چندین نفر را مقتول
 ساخت از آن جمله عاص بن متهبه بن حجاج بود و
 شمشیر عاص که ذوالفقار نام داشت بدست علی علیه
 السلام افتاد و همان ذوالفقار مشهور است که در
 ترویج اسلام مردان بکشت و خونها بر بخت پیغمبر
 بعد از این فتح بزرگ که در آن صغیر اسلام بسیار
 بکار بود به مدینه مراجعت نمود و به هر يك از
 سرا که از آن جمله عباس بن عبدالمطلب که عم
 پیغمبر بود فدیة در خود استطاعت مقرر فرمود
 که بخته کان قریش تا مکه عنان بکشدند چون
 حریفان و اسر معارف قریش بمکه رسید
 شورش برخاست و از هر خانه آواز نوحه بر آمد
 هر کس فدیة اسیر خود را بدرگاه پیغمبر فرستاده
 اسرا را پس گرفتند

غزوه بنی قینقاع در سال دوم هجرت

قیلانه بنی قینقاع موسوی بودند باینغمبر معاهده
 داشتند که بمسلمانان خلاصی نکنند و اگر جنگی
 پیش آید از دشمنان مسلمین حمایت نمانند و رعایت
 مسلمانان را بکنند روزی زن مسلمان به بازار بی
 قینقاع آمد در دکان زرگری نسبت مردی از
 یهود براهن او را بخانه خود ندانست بیره
 نمود و علف زد یعنی کوره نمود زن بی خبر
 جوهر خست که برود پشت بدانش عریان شد
 یهودیها خندیدند مسلمانان به آن یهودی حمله کرد
 یهودیها جمعیت نموده همان مسلمانان را کشتند بینه
 بعد ز تشیدن واقع رؤسای ایشان را ضاب کرد
 و فرمود چرا نفی آنها میکنند و از حد خود
 تجاوز مینمائید شما از قریش بیشتر هستید آنچه به
 قریش کردم بشما نیز توانم یهودیها بسخن پیغمبر
 و فین به نزد رسول حد آهنگ جنگ ایشان

نمود آنها را در قلاع خویش به محاصره انداخت
 بعد از پانزده روز بنوان متارکه فاعه را تسلیم
 نمودند اراضی و اموال ایشان غنیمت انکر اسلام
 گشت و خودشان از خاک حجاز به ممالک شام
 هجرت نمودند . و هم در این سنّ قبله مسامین
 از بیت المقدس که در بدو اسلام به آن جانب
 بود بطرف مکه رگت و این روز دوشنبه بانزده
 رجب بود و اول نماز پیغمبر بسوی مکه نماز
 عصر بود .

عروة سوبق در سال دویم هجرت

حجون انوسمان از بدر راه خود را بر
 گردانیده با گاروان از راه کناره که آمد و بعد از
 و ککریختگان جنت بدر رسیدند تا دو یست شهر
 هم حورد که تا مکات بدر را از پیغمبر نکشد
 از پای نه نشیند و با زبان ملاقات نکنند و حلیمان

خود ابله را نمود تا بعرض عرض که در سه
 مهل و ناف مدینه ست رسد و در آنجا دو سر
 از مسامین را که زواع مکررند گرفته مقتول
 ساختند و مهین و دیر اکتف بوده به مکه بر
 گشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که پیش از و س از
 حرکت اوسعت طالع بود و دوایست آن
 ستم ل آن روانه بود و عثمان بری اینکار
 نزدیک را که زاعب آن مجیل می کرده
 مسول که کرد تب نهایی آمد بر آتش
 در دستش در ده به زنده لکر پیغمبر را
 در دل بدوختی به حقه نمود و ز میان بد
 رفتند و روز پنجم رسد بدول خون بنک حوی
 ریخته و کسی گرفته کرده بر گشته و بد مریض
 شد .

﴿ غزوة قرقرة الكسندر ﴾

قرقرة نام آیهست در سه منزلی مدینه رسول خدای
 را مسموع افتاد که جماعتی از بی غطفان و بی
 سلیم برای خونخواهی قریش و مکافات پدر
 میخواستند به مدینه شیبخون آورند رسول خدا
 عبد الله بن مکتوم را در مدینه گذاشته رایست
 جنگ را به علی علیه السلام داده و نادوستان از
 اصحاب سه منزل را دو روزه طی کرده وقتی به
 قرقرة رسید که اولاد غطفان و بی سلیم اموال و
 مویشی خود را برجا گذاشته و خودشان از بیم
 رسیدن پیغمبر گریختند بودند انتخاب به طرف
 در جستجو شدند و اینرا نیافتند با صد شتر
 آنها را گرفته همیشه برکنند بعد از وضع خمس
 به هر نفر دو شتر قسمت رسید

در این سال هجرت که او را سینه التمجیص گویند
 در این سال اول غزوة غطفان واقع شده که غزوة
 ذی عمر و غزوة انار نیز گویند غطفان نام
 جایست از نواحی نجد چون به سمع پیغمبر رسید
 که در (ذی امر) گروهی از بنی ثعلبه و محارب
 به انضوی دهنور بن حارث جهنم نموده اند که به
 اضراف مدینه تاخت گشته آن حضرت بعد از
 استماع این خبر با چهار صد نفر به غطفان رفته
 دهنور و جهنم او را پراکنده یافت سب را در
 غطفان ماند دهنور بخداست آن حضرت آمده و
 قبول اسلام نمود و رکنه مدینه آمد و هم
 در این سال ام کلثوم دختر (پیغمبر) را به عثمان
 بن عفان داد و در بیته عثمان خنجر عمر
 بن خطاب و در بیته رمضان زینب بنت حزیمت را
 رسول خدا بری خود عقد نمود

غزوة نجران

به پینه بر روی الله علیه وآله خبر آوردند که جماعتی
 سایم در نجران جمعیتی نموده اند و خیال فاسد
 دارند و رسول خدا ما را مسند فر به بی سایم ناخته
 و اینانرا پراکنده و متفرق یافته بعد از ده روز
 بی سنگ خنکی واقع شود بر گشته مدینه آمد

غزوة احد

بعد از جنگ بدر خانکه که منیم متاه - ر فریش
 معنی مقتول و برخی اسیر گشتند و اسرا فدی
 داده آزاد شدند ابو سهیلان در مکه مردم را جمع
 نموده و گفت راه نجار ما که فقط عمر معیست
 ما ست روی ما بسته شده و اگر کار خن بگذرد
 یکجا منگینی ما از نظر اعراب در افتند فر ما
 بند بر کرد و سهر ما حراب سود ما این ترهات
 اگر فریش را در دفع پیغمبر بکند نموده قسم
 خوردند و - نمودند که تا محمد و محمدیان

بدست بیاورد از یای نه نشینند کس نه نواحی
 نمک فرستاده اعراب ردیه را به امداد خود دعوت
 نمودند در اندک مدتی در نمک پنج هزار نفر جمع
 شده هزار و هشتصد نفر سواره و سه هزار نفر و
 رویت اسب حصر ساختند ز آن جماعه هفتصد
 نفر زره پوش بود پانزده گاو برای اسب
 تربست نمودند که وجود زره در میان اسب
 موجب استقامت مردم در حاشی
 از اشرف فریض بن سید بن اسود بن هضاب ،
 جبر بن مطعم ، صفوان بن امیه . و خالد بن ولید

حضرت نامه را گرفت و به نامه آور فرمود که این
 را ترا به هیچ کس مگو و خود پیغمبر این خبر را
 مخفی بداشت که لشکر اسلام آشنوند و سخن را يك
 برده اضافه کرده مردم را متوحش نکند حباب بن منذر
 را برای تحقیق نامه عباس بیرون فرستاد که از حرکت
 قریش و کم و کیف عده و عدد ایشان خبر صریح
 بیاورد و خود مشغول تدارك و جمع آوری لشکر
 گردید حباب برگشت و چنان خبر آورد که با کتاب
 عباس راست بود پیغمبر اصحاب را جمع کرده
 شوری نمود بعضی تحصن مدینه را رای زدند بعضی
 مقابله و مقاتله را پسند کردند بالاخره طرف داران
 جنگ اکثریت پیدا نموده پیغمبر با اکراه تام قبول
 نمود عزیمت جنگ را مصمم گردید اصحاب عرض
 کردند یا رسول الله در هر صورت فتح یا ما است
 حالا که قریش ما را در يك گوشه حجاز آسوده
 نمیگذارند مچونکیم اگر کشتیم بجهاد راه خداست

عوضش فخر دنیا و بهشت آخرت است و اگر کشته
شدیم فیض شهادت است باز نیک نامی این جهان و
نعمت جاودانی عقبی را تحصیل کرده ایم

آن حضرت از مجلس برخاست بجزیره خود داخل
شد زره پوشید و تیغی حمله فرمود و سپری از
پس پشت انداخت و نیزه بدست گرفت و بیرون
آمد فرمود اکنون بنام خدا بیرون شوید اگر
صبر کنید ظفر خواهید یافت بالجمله پیغمبر با سه
بیرق و هزار نفر مجاهد که در میان آنها دو نفر
سواره یکی پیغمبر و یکی ابو بردة بن نضار اوسی
بود و صد تن زره پوش داشتند روانه احد گردید
و در آنجا تلافی مکهبان واقع گردید شب را
در مقابل هم اردو زدند روز شبه هفتم شوال
از طرفین صفب راست شد پیغمبر آرایش لشکر
را خود ترتیب داده و لشکر اسلام را چنان
بداشت که کوه احد در قفا و جبل عینین در

صرف حب و مایه در پیش روی ماند و خون
 در کوه عینین سکائی بود که اگر دامن حواسی
 ز های اسکر پیغمبر توانست برآمد . پیغمبر
 صلی الله علیه و آله عبد الله فی عمر س حرام را با
 بجاوش نامور نمود که دردم سکاف ناسند و عبور
 در را ماچ و نده بر فتح رکت اسکر
 سلام ز جای حره حراب آسند و فرمود را
 چای خورد . سید در حله قور متحرکه غنم
 نید شاهم ، سب و مایه حودر حوه
 کردت در و سب و مایه و سب و سب
 حب اسکر را بیاس

راس در روی سب سب سب که علی
 سب علی د سب ، از و سب سب
 سب سب سب سب سب سب سب
 سب سب سب سب سب سب سب
 سب سب سب سب سب سب سب

اکسید در راه غرت مردانه کوبید که زن حاضر
 آورد و اسر بشوند و انتقام پدر را امروز باید
 از محمد کسد و عوض میتوان فریض خون او را
 زیخت .

پیر تر ... را لاسه خون و تراب خون و
 دستور اعمال هی حکمی در پیش روی ایگر ...
 ایستاده و سوز را شب فرموده کتیل
 - تو -

ی و تمام ... که شمشیر
 شمشیر ... چرخ ...
 گشته ... زنده مانده ...
 در ...
 در ...
 در ...
 در ...
 در ...
 در ...

کنند که فتح و ظفر در اتحاد و اتفاق است هیچکس
 نمی‌میرد مگر اینکه روزی آخر او قطع شده باشد
 شما مؤمنین با تعداد افراد خود را مثل پیکنفس
 بدانید و هر کس دیگری را بخود عضو حساب نماند
 و صدمه هر عضو را برای عضو دیگر لازم شمارید
 سرفین هم دیگر در آمیختند خان جنگ صعب
 رحاست که ناانگاره کم دیده شده بود مسامین
 سخنان پیغمبر حیان بهر جان آمده بودند که هر يك
 چون شیر غنمشك از من از مرد باك بدستند مردانه
 کوشیدند و این معدود از جان گذشته لشکر فریضه را
 از جای برکنند مکیان خودشان را فراری و اعوودند
 اموال و ائفال خودشان را میریختند که لشکر اسلام
 مستغول جمع آوری بمانند و از پشت سر ایشان سحاب
 نمانند از آن طرف عبدالله عمر که در دم شکاف
 عینین بود به وجود تا کبدات پیغمبر چون فریضه را
 گریزان و اسلامیان را از عقب ایشان تازان دید

بخیال اینکه غنیمی بدست کنند ده نفر دم شکاف
 گذاشته خود عیدان جنگ آمد خالد بن ولید که
 بادویست تن از مکبان میخواست از شکاف بگذرد
 و وجود کمانداران عبدالله مانع بود حمله آورده از
 شکاف بگذشت و بر پشت سر لشکر اسلام آمد و ز
 پیش روی گریخته گمان قریش که عهد آرو و بفرارند
 بود که بر لشکر اسلام فریب دهند و صفوف آهسته
 برهم زنند برگشتند اگر سلام در میان گرفتند
 عرض کردند نکات وحش باشد اگر سلاه فتاد و توحش
 پیغمبر در معرض حصر بود چه زده ضرر میزد
 پیش روی پیغمبر ایستادند و حمله دشمن را از وجود
 آنحضرت دفع می نمودند پس که نوعی فریض هجوم آورد
 که فضیلت پیغمبر هر یک در راه دل سینه خور می جنگید
 پیغمبر تنها ماند و صعب سنگی چنان پیش آمد که بر سر
 و روی آنحضرت آمد و سر مبارکش را زخم نموده
 خون بر رخ عتبه بن ابی وقاص سنگی بران حضرت

برایید و دندان زیرین اورا بتکب و برانحصرت
 جمله نموده سمتری برپلوی مارکش حواله نمود
 پیغمبر دوزره پوشیده بود سمشیر عتبه کارگراشد
 ولی از سنگی اساجه و کوفتگی اندام از اسب بیفتاد
 و در آب چینی هر دو آمد که در حاک گناه کنه او سرش را
 طاسک پوشیده بود پیمه حواست بر حیزد تپان
 حقه د عتبه می حوست سسریدیکر نرید صاحب
 سپدانه رسیده و دستش را در سسر عتبه
 دست دستش بریده عتبه فریاد کرد که چه تیرا
 کستم واسب انحصرت را برداشته روانه علی بن
 ابی اسلم که دره بان چون شش ر غصه آورد بزرگ
 بود که پیمه شافقه تهن صاحب انحصرت ا
 ارحه بر آورد دیگر بده ریس عتبه عتبه آدر حقه
 اگر اسلام که پیغمبر سره می اسند و رور
 سینه کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس
 پیش روی پیغمبر بود که اشک را دروغ می دود پس

اطفال رجال قریش را مقتول ساخت در این بین ابو
 دجانہ رسید پیغمبر فرمود خود را بکشتن مده من
 من بیعت ترا پس دادم ہر جا خواہی رو بود جانہ
 وول خود و مسنول خاک شد علی عامہ السلام
 ہستاد زخم برداشت زیاد بی حال بودہ و خود یں روی
 خود را بر تافت خون اشجاب از جہات پدم برا گاہ
 سدید از صراف نمیدان آمدند و بر سر آن حصر
 جمع شدند علی عامہ السلام سر خود را بر آب کرده
 آن حصرت روی خود را بست و چہر کار مہ
 صورت می گرفت برای نخص نہ لہی گیرہ
 برآمدند آنکس فریش جدا شدند دل رہ
 اندیم ای احد را صد کند وہ این رہ
 مع یہہ اگر سلام پشہ سی نمودند
 زایش را دفع دادند اسہ ہوسہ در کتہ
 یہہ را بردستہ نہ بہار نہ برآمدہ و مسول
 دہ سدید فریش چون پیومہ در کہ می

جنگ آن معدود از جان گذشته را که در سنگرهای
 طبیعی بلند یهای کوه متحصن شده بودند جایز ندیدند
 و از انجا برگشته بمیدان جنگ آمدند شهدای اسلام را
 گوش و دماغ بریدند و شکمهاشان را بدریدند
 مرده هارا بیای لنگ کوب کردند ابوسفیان نیزه
 خود را بدهن جزه شهید که عم پیغمبر بود بگذاشت
 و استهزا نمود که بخش طعم نیزه را بصد از همه این
 تفضیحات که سندات معتبر و حجت و جاهلیت قریش
 است برآستان مکه ۱۰ مسمم گردیدند و حشی قائل
 حیره را از پیش رو بمکه فرستادند که مرده فتح
 حدرا برساند ابوسفیان چون کار مراجعت را راست
 کرد بترکوه احمد آمد و آواز داد که محمد مرده
 است یا زنده پیغمبر فرمود جواب ندهند ابوسفیان
 باز صد نمود که ابوبکر و عمر مرده اند یا زنده باز
 جواب ندادند از انجا برگشت بمکیان گفت که محمد
 و هم ابوبکر و هم عمر هر سه مفلول شدند

چون قریش آماده مراجعت شدند حضرت
فرمود نگران باشید اگر مسکبان به اسب سوار
شدند به تاخیر مدینه می روند و اگر بستر
سوار شدند بسوی مکه میروند چون متوجه شدند
دیدند بستران خود سوار شده و بسوی مکه براه
افتادند بعد از رفتن قتلون قریش پیغمبر صلی الله
عالمه و آله و سلم از کوه پائین آمده میدان جنگ شد
مقتولان را ملاحظه میکرد بموزه عمومی خود گرفته
نمود عیای خود را بر زیرش انداخت و او را سید
الشهداء لقب داد و بعد از آن حکم نمود شهد و
مدفون ساختند

حون خیرجیات پیغمبر و برگشتن قریش بمدینه
رسید زوجهات آن حضرت با سنگ گاه آمدند فاضله
عالمه سلام آب آورده حون سر آن حضرت در
بست درخش را به بست در و نه همیشه
تاند

بی قریضه که در مدینه ساکن بودند و پانزدهم
 معاهده داشتند که خلاف بر مسلمین نمایند چون
 تشدید که لشکر اسلام از قریش شکست یافت و
 پانزدهم مقتول شده جمعی بوده بحرم خانه پانزدهم
 تاختند پرده گبان حرم را بمحاصره انداختند و
 در پی قارت بودند بعد از اطلاع از حیات پانزدهم ص
 دست باز داشتند پانزدهم ص چون نفس عهد آنها را
 تنید و بر جسارت آنها بخبر شد کسیر آنها را بوقت
 دیگر گذاشت و این بود که در جنگ بی قریضه که
 قسبش خواهد آمد نهصد نفر آنها را به حکومت
 مدینه معاذ چون گوسفند در مدینه سر بریدند

بعد از ورود مدینه بخمال افتاد که مبادا قریش
 پشیمان شوند و از راه برگشته آننگ قارت مدینه
 نمایند من ساعت فرمود که در مدینه داد و دادند
 فردا نگاه باید پست بر دامن راه بگرف و همه
 اهل مدینه از زخمی و تشدد دست باید حاضر آورد و

باشند چگونه که فرمان شده بود قتون جمع شده
 و از پشت سرمکبان پی گرفته تا به نزل حراً الاسد
 رسیدند شب بود پینمبر فرمود نزول عوده و امر
 داد که در صحرا دریا صد جا آتش بسوزانند تا از
 دور علامت بزرگی لتگر گاه بتود و بلسه کرا گاه
 قریش جاسوسان فرستاد که از خیال آنها خبر آورند
 از آن سو چون قریش از غارت نمودن مدینه پشیمان
 شده بودند قرار گذاشته بودند که برگردند و کار
 محمدیان را بکلی تمام نمایند و مدینه را قتل و قارت
 کنند در این حال بودند که رسیدن قتون اسلام
 از پشت سر آنها معلوم شد تصور کردند که آمدن
 نزدیکی از اطراف به پینمبر رسیده و دانستند که پیغمبر
 در حال حیات است از صرافت قارت مدینه افتادند و
 و بیکه بتهجیل و شتاب شدند
 پینمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد از آنکه سه روز
 در اینجا اقامت فرموده و از طرف قریش سوده شده

برکشته بمدینه آمد موزخین این بیرون شدن
 پیغمبر را باسم غزوه حراً الامد علیجده ذکر
 نمودند ولی فی الواقع تم جنگ احد است جنگی
 در این عزیمت واقع شد باین سبب ما او را ضمیمه
 جنگ احد ساختیم



— وقایع سال چهارم —

— و آنرا سنه الترفیه گویند —

در این سال غزوه بی النظر واقع شد و هم
 در این سال خبر بر مسلمین ص تا آنکه آنجا اصحاب
 پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مینوشیدند حرام گشت
 پیغمبر ص از بنای بعثت خود این عمل تسبیح را
 مذمت می نمود تا اینکه در سال چهارم هجرت اول
 زجانب خدا آیه شریفه باین مضمون نازل شد
ف که یا محمد ص از تو از خبر و فارسی سوال میکنند

بگو که در آنها گناه عظیم است و منفعتی است برای
 مردم اما گناه آنها از نفع آنها بزرگتر است ﴿
 بعد از نزول این آیه مردم فهمیدند که بزودی
 خمر حرام خواهد شد تا اینکه آیت دوم از خداوند
 رسید باین مضمون

﴿ ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدا در
 حالت مستی بنماز نزدیک نشوید ﴾

بعد از پاره دوم بعضی می اندیشیدند که از اصحاب در
 حالت مستی سرزد به پیره مردم شکایت آوردند
 این بود که آیه سیم نازل شد به این مضمون

﴿ ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بتحقیق خمر
 و قمار و آبها که سرپاداشته اید و نیرهای فداح که
 بدان ها ارمی بزید محسوس و از اعمال شیطان است از
 آنها دور شوید تا از متکار باشدید

و شرب خمر بر مسلمانین حرام گردید چون
 عمر حرمت خمر را شنید گفت خلاص شدیم همپول

می رفت و هم عقل زایل میشد بعد از این حکم
 احدی مباشر شرب خمر نکشت نه در ظاهر و نه در
 باطن و بالباس خمر آلود تقرب نماز حرام گردید



— ﴿ وقایع سال نجوم که ﴾ —

— ﴿ اورا سنه الزوال گویند ﴾ —

در این سال جنگ مریم و بی المصطلق واقع
 شد مریم نام جاهلیست که بی المصطلق دوسر او
 فرود می شد مصطلق ام حبشیته بن سهداست
 و ایشان تبعه بی خزاعه هستند

ازیدران همین جزیه ربیع بن حارث اول
 کس است که دین اسمعیل را در مکه بر هم زد به هم
 کعبه بت برآورد نامش را هیل گذاشت

پیغمبر ص محض داندن خیال بی المصطلق
 ریخته بن المصطلق را بیان ایشان فرستاد که دل آنها را

باز داند بریده برایشان سفر کرد مقدم او را گرامی
 داشتند و از عهد در سخن آورده از پیغمبر اظهار کراهت
 ورنه بخش عود و گفت اگر شما بودم فم محمد خیالی دارید
 من باز بکنید من باهوم خویش بتمای یوندم و کار
 جنگ را ساز کنم بی المصطلق عداوت پیغمبر را
 که در دل داشتند به بریده مکتوف ساختند بریده
 از محاسن جفت نموده تدبیر آمد و پیغمبر را از عداوت
 بی المصطلق مستحضر ساخت پیغمبر به بوذر
 غماری را در مدینه گذاشت روز دوشنبه دوم
 شبان عزیمت مراسم نمود بی المصطلق را اول
 نکتب سلاه فرمود و کارش را حکم جنگ شد
 ده تن از بزرگان ایشان مقبول و در اسب مجروح
 و اسب رسید دو عجز رتبه و بیجهز رگوشند غنیمت
 لشکریان اسلام گفت حضرت حسن غنیمت وضع
 نموده رفیق دوسم بسوزد و یک سه به بریده ها
 قسمت کرده و باقی و فروری مراجعت فرموده

وارد مدینه شد اسرا بعد از قبول اسلام آزاد شد



و هم درین سال

عروه خندق پس آمد

زان جین بود که هرودیه‌های ساکن مدینه و
 مردی فریضه که در مدینه و در بوجی مدینه
 متوجه بودند پیغمبر دل بدستند و از حساوتی
 که در حاکمیت ... پرده گسار حرم بیوی عمده
 بودند و ترحم می‌رفتند و در ... می‌سپندند ز
 میان خود ساز جماعتی نمک فرستادند ابوسمان را
 بزم ... دادند و او را که رئیس فراسیان بود
 محبت پیغمبر و بیخ ... فرستادند و در ...
 با هم رهبر فرستادند و در ... روایت مدینه گردید
 در ... ز ... بل ... و بی فریضه
 ...

تزدیکی مدینه اگر اوسغیان مده هزار باغ سد
 پینه مرصم خون از حرکات اوسغیان و تعداد انگر و
 بحر شد

رمان و اطفال را در حصص نی حرثه که از سایر
 استحکامات مدینه محکم تر بود جای داد و بعد آنکه
 بن مکتوم را در مدینه حلاف داده محاسن ماوراء
 نزرگی آشکار فرموده زنجبیل و مناله و ...
 تا که ای محسوس بود که بریت آرد در حصص
 و در ... سبب آری مهول پیغمبر ...
 ... ندرسی که زینالی زودسی بر ...
 خود شرف نموده در مدینه شرف ...
 ... و در ...
 خندق حفر کردند

روزی که ...
 ...
 کوه احد سر بردسته در ...

تاریخ عمیق خندق تراوردند باینکه در مدینه گزانی
 بود و آذوقه که یافت میستد مردم باشکم گرسنه تب
 روز خاک میکنند و در پشت خود بالا میکشند
 در عرض یکماه حفر خندق را تمام نمودند پیوسته
 در روز باری ترعب مرده و تا آب قلوب ایشان
 بکشد و سخن داد. پرورش میکرد مقدار
 تم حسن امور فرانس برسد و مردم هرینه
 تحصیل سه مستغول دهی گردیدند هر روز حمله
 فرانس را مردانه دفع می نمودند روزی عمرو
 بن عبدمنذر بن قیس بن عامر صکبه جوان دهان بود
 سب حید را برجهاییده شبان خندق آمد اوستبان
 حیدر و بی درگناه خندق بود عمرو و مبارز
 در سب و قزیه که کینه مردان مهاجر و
 حرارت آید و در خنک تیره چون پهلوی عمرو
 بود هر دو همچاکس حرث مبارزی او را نمی کرد
 و در دورد و خود ستانی مینمود علی علیه السلام



مکرر عرض و خواهش اذن جنگ نمود پیغمبر ص
 فرمود یا علی عمرو بن عبدود است که تنها هزار
 نفر را کفایت کند علی ع عرض کرد یا رسول الله
 اگر خواست خدا و دعای تو بهمان باشد از تهدئه عمرو
 برایم پیغمبر ص عی و دعا فرموده و اذن داد
 عی ع پیاده بخندق آمد آنگه با عمرو و من خندیدیم
 که هر کسی ز توسته چیز خویش کند یکی در میان
 مکانی عمرو و کعب چنین است یا عی ع فرمود
 بی قبول سلام کرد عمرو گفت بی کعب عی
 فرمود پس یاد سن از جنگ بردار گفت
 چون در جنگ بدر زخم خورده است کعب فرمود
 زخم در زخم است عی ع رحمت پس عی ع
 عی ع فرمود پس من که پیاده و تو هم پیاده سه تا با هم
 بخنجم " عمرو و کعب این در میان میگفتند و آن
 یا عی ع من بدر تو آنا بوده تو هنوز ضعیبی و من
 هفتاد سال دارم بمبخواهم چون ترا پریش تو به من

جنگ نکن و دیگری را بختک من بفرست *
 علی عم فرمود این سخنان کودکانه از پیری چون
 توشایسته نیست از اسب پیاده شو بامن رزم بساز
 خود ستائی شبوه مردان نباشد * عمرو از سخن
 علی عم بر آشفنت از اسب پائین آمد اسب خود را
 پی نمود و از شدت غضب سمتی خود را بر فرق
 مبارک علی عم چنان بکوفت که سپر او را دو نیمه ساخت
 و در سرش لگنت و خون برینخت علی عم خود را
 نگذاشت و سمتی خود را کشیده به پیری عمرو برد
 و فیل کرد عمرو بفتاد بی بریده خود را و دانسته
 محاسب علی عم برانیز علی عم برجسته و سینه او
 در آمد * عمرو در کتب یا علی محای خبی : انسلی
 بر آه سی سر مر بر لباس مر مکن و بدن مرا عریان
 مکن * فرمود چنین کنم سرش برید و بدست
 خود بلند نموده نگردد گشت پدید بر حد زانو از علی
 به سجده افتاد و خدا را شکر نموده بدو ز عمر و سده

قهر از دایران قریش بخندق آمدند علی عم هر سه
 تن را مقتول ساخت و این اول فتح لشکر اسلام و
 آخر شکست لشکر قریش در محاصره مدینه بود بعد
 از آن احدی اقدام جنگ نمود علی عم از خندق
 بالا رفت سر عمرو را بجا کینای پیغمبر ص انداخت
 پیغمبر ص روی آن حضرت را بوسه داد و فرمود
 یا علی عمرو را کشتی اسلام را زنده کردی

چون امتداد و محاصره یزیده روزگانه
 فریشت کاری از پیش نه دند و نشانی آذوقه اهلی
 مدینه را سخت و محه مبداشت پیغمبر ص حوست
 کار قریش را با حکمت بسازد و در میان لشکر ایشان
 تفرقه بیست از د نیم بن سعوت غطه فی ر که در
 میان قریش بود و ساله خود و خبی مبدانت یزید
 حدود سعوت نمود و امور فرمود که بین قریش و
 بی قریضه ترع بند زد و اختلاف گده بدین آذوقه
 نیم با لشکر گناه بر کشت و ماموریت خود را در کمال

کفایت به انجام رسانید اول نزد بی فریضه آمد
 گفت می بینید که فریض کاری از پیش نبردند و
 مدینه را فتح نکرده و برگردند شما بی فریضه که
 در دو مدینه ساکن هستید میدانید محمد ص بعد از
 برکت فریض بر سر شما جدی آورد بشما آن میکنند
 که آنسوه زنده حاکم هرگز پس بهتر است که
 در زانوسمیان چند نفر کروگان بخوابند که اگر
 در زانوسمیان آنها همان آهنگ شما را بکنند بشما
 کمک بدهند و در آینده به اطه پنهان مال و جان شما
 نیابت نمایند و اینجا برخواست نزد ابوسفیان آمد
 گفت حماس بی فریضه محمد ص حجت اند و در
 سر و ده بزرگ کرده اند در بی غنیمت و صاحب هستند
 میخواهند از شما خد بن کروگان بگردند به نزد او
 فرستند و زانوسمیان شما بکشند و گریه باهل
 میدهند و شما بنامزد ابوسفیان هیچ نگفت و خواست
 حقیقت حال را بداند نزد بی فریضه کس فرستاد

و اخبار نمود که کار محاصره طول کشید فردا بگاه
 باید حاضر جنگ باشید و از جان و دل در فتح شهر
 کوتش نمایند بی قریضه بفرستاده گفتند که فردا
 تنه است ما نمی توانیم بجنگیم و اگر روز بکتابه هم باشد
 تا از قریش چند تن کروکان بماند دهند و در آینده
 ب حفظ مال و جان ما از لشکر اسلام ضمانت نکنند جنگ
 نخواهیم کرد چه اگر کاری از پیش نبرند و مراجعت
 مکه نمایند محمد دمار از روزگار ما آورد و چون این
 خبر به ابوسفیان رسید قول نیم درست شد گفت
 بود یاروا نه کروکان میدهیم و وصیانت میکنیم
 و در آینده کمک میکنیم میخواهند از لشکر گناه
 در بروند یهودان نیز از گشته های ابوسفیان بر صدی
 قول نیم بهور کردند همان شب که اواسط پائیز بود بد
 خفت تسلیدی برخاست و خان ضوون شد 
 حدرهای مکان رز برهم فرود آمدند و دیگر نهایی
 مردم در با آتش برداشته صحرا را  کردند نمود

قریش به هول افتادند و از زیستن خودشان در محاصره مدینه چنان متوهم و پریشان گردیدند که همان شب سگ و چیده روانه مکه شدند و بی قریبه عساکن خویش برگشتند چون خبر مراجعت قریش را به پیامبر آوردند آن حضرت فرمود این آخر وقتن ایشان است دیگر بجنگ نخواهند آمد و ما از بی ایشان خواهیم رفت

در محاصره مدینه از مسامین شش نفر مقتول و بسیاری مجروح بودند از جاه جراحت یافتگان سعد بن معاذ بود که بعد از فتح بی قریبه بهمان زخم در گذشت



جنگ بی قریبه

چنانکه گفته شد چون قریش کاری در محاصره مدینه از پیش نبردند و از فتح مدینه ناامید شده باز

بکه شدند و بی قرصه بما کن خود برگشتند روز
 سیم پیمبر بلال و افرمود در مدینه ندا کنند که
 لشکر اسلام حاضر شوید و نماز شام فردا را در ارضی
 بی قریضه ادا نمایند فردایش لشکر بقراری که حکم
 شده بود ساعتی از تب گذشته به پای حصار ایقان
 فرود شدند بی قریضه از دیدار علی ع که قاتل عمرو
 بن عبدود بود از پیش لشکر اسلام لوای فتح را
 داشت بسیار متوحش شدند مرگش را معاینه کردند
 و در قلعه را بسته متحصن گشتند بیست و پنج روز
 کار حرب و ضرب و محاصره در کار بود هر روز قلعه را
 تیر بهران میکردند بالاخره بی قریضه به امان آمدند
 و زینمیر خواستار شدند که با ایشان هم مثل جماعت
 بی فتقاع رفتار نماید یعنی اموال و اراضی به مویشی
 شهر را بگیرد و بخودشان دن دهد جرت مدعی که
 خالک شام برود پیمبر ص را می نند فرمودند یا
 نبی اسلام نمائید - به مرحله من در حق شما زمتلی

واسر و عمو روا دارم راضی باشید بی قریبه از
 پیغمبر در خواست نمودند که سعد بن معاذ را از
 مدینه احصار نماید و حکم ایشان را بر او عول فرماید
 و هر چه سعد روا داد صرفین قبول نمایند پیغمبر
 راضی شد فرمود سعد را حاضر لشکر گاه ساختند
 طرفین او را حکومت دادند سعد گفت حکم من
 بی است همه مردان بی قریبه مستول ژنان و
 صبا اسر و راضی و هوائی ایشان عسرت مسامین

بی قریبه سعد را حایب خود میدانستند
 هر این نوع حکومت ر روی متصر نبودند
 ناحیه سرفعه را گویند عسرت سلام نامور رسد
 اموال و نسل بسیار که عراز و می سایر چیزها
 هر دریا عسرت و سبب زره و در هر اریره ر
 با عسرت بود صط نمود محصور پیغمبر آورد
 و نهضت مرد ایسار مدینه آورد سل گویند

سر رسید و عوض آن حسارت را که در جنگ احد
 به پرده کبان پیمبر ص کرده بود از رسول الله پی
 گرفتند * زبان وصیان را بلسگر اسلام تقسیم
 نمودند و از میان اسرا و بچاه مات حنق و ایبه بریم
 آزاد فرموده ترویج نمود
 بعد از این حکمت سعد زحمی ص که دست
 فوت شد



و هابیح سال سیم که او را سه دستناس گویند *
 در این سال بکپی ساخته شد که در او محمد رسول
 الله صحت بود و را بر فرمای و نامه های سلامی
 اصراف میبردند
 و هم در این سال مکه فرض گشت و ایام صوفه
 در ماه دی حجه که تا آنکه وقت معینی تمام معرور

گردید ولی این حکم در سال نهم محرمی است چه
 در سال هفتم سه روز پیشتر در مکه توانستند
 بنمایند و در سال هشتم فتح مکه عمل آمد ولی
 مناسبت حج از استن احرام و آداب و صواف و
 قربانی و اقامه می و عروث و رمی حجرات بنف
 به احتیاطی که در فتح مکه در حجاج السلاجی اسکر
 اسلام از اهل شهر بود تاکن آمد همپنکه پینه-
 صلی الله علیه و آله ، سلاح خب نخا که آمده آمد
 و حجر الاسرد را استلام نمود خب که در جای
 خود گفته خواهد شد . و هم درین سال عروث
 دت لرحا و عروث بی حیا و عروث بی فرده
 و سایر سریعهها واقع گشت که همه با فتح و فروزی
 و زنیاد ستند . و سالهای تمام شد . و هم در
 این سال عهد بود جدید . و فریض منعقد گردید
 در آن خنیر بود که پیدم- از مهاجر و اصحاب
 عرو و - همه بیس در حاضر رکاب نموده زیارت

خانه کعبه را مصمم گردید دو سببه اول دی قدمه
 شغل نموده جامه پوشیده هفتاد سر از خود برای
 قربانی نازینت مهرور از پیش رو و سایر -- تران
 قربانی را از پیش آنها پیش از حرکت از مدینه
 برو فرستاده و عبد الله بن مکتوم را در مدینه
 جانبدین گذاشت طرفی مکه مخرم زیارت خانه خدا
 نازم گردیدند مهر رسید که همچکس عر از --
 حرته دیگر با خود برد و فرمود قصد هر صوفی
 کعبه است نه جنب فرشی از زوجات مهرت نام
 ساه مالازم خدمت بود از مسجد - سجره احرام
 استند و اهد کردند (الله است لا سربت نام
 آیت)

حون حیر حرکت پیرو - بلکه رسد در ش آماده
 حنث - بند و ز جماعت (حاج) و سایر عرب
 حوشی مکه ستمند نموده حمیت سرری هر شه
 زرددی ستمد دی در حرور جنب بروك آماده

کردید . اول دوایست قمر را بریاست خالد بن
 ولید از پیش رو برون فرستادند که پیغمبر را
 از حرکت باز دارد و اگر تواند به لشکر اسلام
 شیخون زند پیغمبر از جمیع حرکات طرف مخالف
 مستحضر بود و احتیاط حفظ اردو را با نفس
 نفیس می داشت هنگام نماز لشکر اسلام دو نیمه
 می شدند يك قسمت قمر اول می کشید قسمت
 دیگر نماز میکرد و پیغمبر (بسر) این سفیان
 حزبی را از منزل ذوالحیفه بکه فرستاد که مکنون
 خاطر مکه بان را بداند و از ایشان اذن زیارت
 بگیرد بسر رفته و خبر آورد که قریش بهیچوجه شما
 را راه مکه و اذن زیارت نخواهند داد رسول خدا
 اصحاب را بتورت خواست و فرمود لشکر ما به
 نواحی مکه بتازیم جماعت آحاد اعراب نواحی که بر
 مکه بان چسبیده اند متعرق می شوند و جنت ما
 با قریش سهل گردد . اصحاب عرض کردند چون از اول

بفصد زیارت بیرون آمده ایم بهتر اینست به جنگ
 اقدام نکنیم تا قریش بر ما بتازند آن وقت جهاد
 نمائیم و هر چه خدا خواسته نتیجه بگیریم و در آن
 شب به آن حضرت کل افراد مهاجر و انصار تجدید
 بیعت نمودند خون پیغمبر به منزل حدیبیه رسید از
 جانب قریشی بدیل بن ورقاء خزاعی به خدمت آن
 حضرت آمد عرض کرد که شمار او را و دم که و زیارت بت
 الله محال است و در این منزل قشون قریش بشما حمله
 خواهد نمود و جنگ خواهد افتاد. رسول خدا
 بدیل را بکه پس فرستاد به قریش پیام داد که من
 برای جنت نیامده ام اینک شتران ثریقی حاضر و
 احرام ما را به اوای کعبه نثار بشید بهتر آنست که
 شما بمن حمله نکنید و بر سر جنگ نباشید ما در ذن
 طواف بدهید بدیل کتبهای پیغمبر را به قریش
 رسانید کوس ندادند و عروه بن مسعود ثقی را
 فرستادند که از عده و عدد اصحاب پیغمبر خبر

صریح بیاورد عروه به حضرت پیغمبر آمد و گفت
 و شنید نمود بعد مردم را به ذات دارای کائنات
 آن حضرت ملاحظه کرد بر گفته به نزد قریش
 آمد و قسم یاد نمود که من بدرک، همه سلاطین این
 عصر از عصر و کسری سده هیچ با کسی را
 در نزد رسیده و رعیت این معبودیت و هیبت
 و عظمت ندیده ام مردم حاکم ایشان در تو معسر
 آنچه میباشند و آب دستش را استای مرعی
 می برد که او ز در حنث و سید اسکر و از
 چاک گشته تا یک من باقی رسد شکر رزم حواد...
 داد و سر از فرمال وی نخواهند پیچید خوب
 است که ایسان را در زیارت بدهید و کار بر
 مصدق گشته قریش بز واهی به این گفته هـ
 به رسد و حرف حنث می زدند تا اینکه حانس
 بی عادت بر که مرخص بود به نزد پیغمبر
 فرصت شد که پیغمبر از حرافقت دیدار گشته

بندازد و بدون اینکه حونی ریخته شود او را از
 زانه بکشد اند خون حایس بمحضور می آمد پیغمبر
 صلی الله علیه و آله فرمود این مرد را حرام
 کنند و او را با شکوه تمام وارد نمایند که با کس
 او ایسته باشد حایس بمحضور آمد پیغمبر صلی الله
 علیه و آله در حرمت و مباحثه فرمود سخن
 ناپسندیدگفت و در مایل به صالح نبود . حایس
 به مکه بر کعبه آن حرکت آن حضرت و
 فرمایشات و حایس بی عاقبت در در نمود که
 فریش را بر سر صالح آورد و کعبت اگر ، حج صحیح
 آکنده مرده آچار بردخته از مکه بدر سو
 فریش او را شتاب نمود . سخن و در اسرار
 هول جدا کردند و در سبک نمودند تا بد
 روی کور استخوان و بجهه سوره گرفته مرسته اند
 که بدین سکر سلام بریده حدیثی است که و
 سلام حایس آوردند سوره حیرت و فریش و اول

لشکر اسلام رسیدند ایشانرا گرفته بمحضر پیغمبر
 آوردند حضرت آنها را مرخص نمود و عثمان بن
 عفان را بکعبه فرستاد که به قریش تکلیف مصالحه
 نماید قریش باز پنجاه نفر سواره فرستادند که به هر
 رسوله باشد از عده و عدد لشکر اسلام خبر بیاورند
 بن دفعه پیش قراولان سواران قریش را گرفتند
 رسول خدا فرمود تا برگشتن عثمان ایشان را نکند
 بدارند عثمان همه از ورود مکه قریش را مایل
 به صبح دید و از جانب قریش به سهیل بن عمرو بن
 خلف بری استغفر و معاهده و استرداد اسرا به
 جدی بیه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله چون سهیل
 را دید نادانند فرمود کار سهل گردید سهیل به
 حضور پیغمبر آمده فصول عهد نامه را بیایان آورد
 علی علیه السلام رفته کرد پیغمبر علیه الصلوة والسلام
 مهر نمود اکابر صحاب تهادت نوشتند

﴿ سورت عهد نامه چنین بود ﴾

فصل اول - از امروز تا امتداد ده سال
میان محمد و قریش جنگ نخواهد شد (سهیل
راضی نشد رسول الله نوشته شود) و اموال و
نفس ~~یکدیگر~~ را ضرر نخواهند داد و به بلاد
همدیگر بی خوف سفر خواهند نمود .

دویم - هر کس از قریش قبول اسلام
تایید ممانعت نخواهد بود و هر کس از سلاام به
قریش رجوع نماید مجازت نخواهد شد .

سیم - غلام قریشی اگر بی اذن آقای
خود به اسلام آید مسامین قبول نخواهند نمود و
اگر غلام مسامین به قریش آریزد پس خواهند
داد .

چهارم - ضرفین به حلبند همدیگر مزاح
نخواهند شد و تریض فصل اول و در حق آنها
معمول و مراعات خواهند کرد .

پنجم - محمد و انتخاب او از حدیبیه به مدینه برگشته و سال آینده بمکه میآیند و حج و عمره امسال را قضا نمایند و سه روز در مکه اقامت کنند و اهل مکه سهر را سه روز برای آنها تحفه کنند که به آسودگی عمل طواف را بخایاوند و هنگام سر مسامین غیر از سمر حره دپستر خود بیارند و سمر خود را از پیام بر او بیآورند ، سه ماهه هنوز مبادله نشده بود ابو خذول پسر همین سبیل و سبیل دریش و دوام عهد نامه که در مکه به عصیان مسامینی محسوس بود گریخته به خدمت پیمه آمد سبیل گفت پسر مرا تن از ری حنفریت فرمود هنوز عهد نامه مبادله نشده سبیل کسب پس مصاحبه نحو هم کرد پیمه بر فرمود در تن بخش قبول کرد فرمود پس در ابدت مکن پنهان قبول است - بوحمل به پدرش باز دادند سبیل و او در پان حسم پیمه - حوس میرد

و جندل فریاد میکرد که ای مسلمین ما را این
 کافران پس دادید پیغمبر فرمود یا ابو جندل صابر
 باش جندل ترا رود مرهاند تریح عهد دمه حدیبیه
 هجرتی سال ۶۸۲ مسجی بود از این هجرت
 پنج راجی شوند و در گفتگو شدند پیغمبر
 فرمود من در کربه از شما بیگ تره و داد تر
 ساک بود و سال آید بریرت حرم رسید
 این عهد پنج رین عهد بود که گفته حصر
 بودند از این عهد پیغمبر آمدیم ساس
 پیغمبر حردسار دست حردت دالان تیره پیغمبر
 فرمود در حرم از احرام بیرون ایستاد قبول نمودند
 در دست و اول سر حردت ترسیدند و فرمودند
 فرمایند که سید است از پنج نفر آمده
 سید را ترسیدند و درین میزدند رسول خدا
 با سینه اش که فرسودگی در او بود و
 در کتف او زخمی که برای مکه افتاد بود

اگر چه خوانندگان این عهد نامه از فصول او
 شکست اسلام و فتح قریش را صورت بینی خواهند
 کرد چگونه که اصحاب آن حضرت در حدیثه کردند
 ولی کسانی کار آگاه می باشند که رسول خدا با
 این عهد نامه بنای اسلام را متبذد فرمود اول
 آنکه بعد از این معاهده عدد مسلمانین در یک سال دو
 میلیون و فزود و اعراب ~~ص~~ قریش
 نمیتوانستند مسلمانین کردند بی ترس و و همه بقصر
 اسلام رسیدند دوم رسول خدا بعد از این صلح
 به آسودگی تمام مشغول تربیت و تنظیم داخله
 اسلام شد و به تنبیه اعراب و یهود پرداخت
 سیم آنکه حقوقی و استیلائی اسلام در انظار
 همه عربستان برقرار نمود و به سلاطین اضراف
 نامه ها نوشت و مساعی جبهه در نشر اسلام
 مبدول داشت

ز فیصر روم و پادشاه حبشه و یمن همراه با نامه

و هدایا به حضور مبارکش آمدند و آوردند مگر
 خسرو پرویز پادشاه ایران که نامه آن حضرت را
 بدید و سفير اورا تحقیر نمود بعد از اندکی شکمش
 را چون نمره پیغمبر بدیدند و به کيفر جسارت
 و بی ادبی خود گرفتار گردید و دو سال بیشتر
 نکشید فتح مکه بعمل آید اکابر قریش سر نهید
 ریای آن حضرت سوختند

پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از اتمام مصالحه به
 مدینه برگشت و در مسجدها بتسلطین صراحت
 بفرموده سمر آمد و شد کردند اینها را به امسال
 دعوت کرد جوابهای نایسته تحقیر و هدایا گرفت

وقایع سال هجتم و او ر سینه لاسه لابل کوبند
 در این سال جنگ خیبر پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم چون از حدیبیه برگشته و در مدینه
 گردید حضرتش به تحقیراتکر برداشته فتح قاعه

حیره را که مساکین یهود و داری هفت استحکامات
 پیش رو و سکنه زید بود در نظر گرفت ، سابع بن
 عرفه را دو مدینه خلافت ده ، چهار هزار و چهار
 صد تن مرد جنگی و بیست تن از مسلمات که برای
 پرستاری محرومین لازم بودند عریضت نمود و در
 اسکرگاه اسلام مذمومی که صلوة نه دست حیره یان در
 ز عریضت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آگاهی
 فرستاد و ایستاد ، چهار ده هزار مرد جنگی آماده
 ده ، سده بر استحکامات خود بر امر و دید پیغمبر
 بر زمین حیره وارد شد ، طی رد و شاست و مه مه
 ، پس ایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زمین
 آرید سکر هر دو آمدند یهود از آنجا راه آمدن
 را بر دارن کردند پس نخستامای صرف آنجا
 ها که باغ در حرکت عسکر به بود واحد نهاد
 تا اسکر سلام و دیدای هر بود و حرکت اهل تنها
 در مسری رسید آید ، هر عسکر سلام زدند

واستحکامات پیش رو را يك يك متصرف شده
 پپای فاعله حیه رسیدند حیریل اصراف فاعله را
 گرفته دهع سحت میمودند روز حمله اسلام
 بریاست عمر و ابوکر رعی الله عنہم منور تری نشد
 و با ناهات زیاد بر کسد شب جه دم پیغمبر فرمود
 مردا سرداری به فتح فاعله می گاوره که تا فاعله را
 نکرد پیش من بیاید .

روی سخن را شی عابیه اسلام بود . پیغمبر راست
 خود و را نوی داد . و مور فتح خود تمام علی
 عابیه - اول پیپی ۱۵۰۰ - شرح حیه ی ز نه
 - خاص روزگار حیرد بود در ترن نام - کس
 دو ۱۵۰۰ ر که ایبر - ک - بود ز حلی بر ست
 و دور انداح و هل ۵۰۰ ر محمد و بود که ر که
 متروحه نه سیم - بود . و سرور - که عمر
 مهردان - ریک - بر آدوم و حیرد جل دهد مال
 ز دول و هوش حیرد - را - ک - ر

اراضی حجاز بدر روند در این جنگ غیر از سایر
 اموال صد جوشن و چهار صد شمشیر و هزار نیزه
 و پانصد گان بدست اسلامیان افتاد . بعد از ضبط
 غنایم و تصرف اراضی و بیرون شدن یهودیان پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم بر کشته وارد مدینه شد و
 صفیه دختر جی بن اخطب را که از اسرای خبی بود
 بعد از قبول اسلام عقد نمود .

پیغمبر چون از کار یهودان خبی که مدعی بزرگی
 در پیشرفت کار اسلام بودند فارغ شد . به یهودان
 اراضی فدک کس فرستاد و آنها را به اسلام دعوت
 فرمود ایشان بحضور پیغمبر آمدند و عوطه فدک را
 که قصهٔ معروفه و جز اراضی ایشان بود به پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم واگذار نمودند و از رسول
 خدا خواستار شدند که در مذهب خود باقی بمانند
 و عهد کردند که خلاف مسلمین را ننمایند پیغمبر
 قبول فرمود و ایشان را به تبعیت اسلام داخل نمود

وحوطه فدك را متصرف شد چون بی سوق لشکر
 تحصیل فدك دست داده بود رسول خدا اورا بدختر
 خود فاطمه عاها السلام تختبند فاطمه عامل خود را
 به فدك فرستاده از مداخل مزرعه و مخلصان انجا
 منتفع می شد و هر چه از مخارج فاضل میباید فقرا
 و مساکین بذل می نمود تا اینکه خلیفه اول بعد از
 وفات پیغمبر آن ملک را اسفرد و موده و جزا املاک
 بیت المال داشت (خاصه جنت) که تفصیله در جای
 خود گفته می شود.

— ﴿ وقایع سال هتم عجزت ﴾ —

— ﴿ که اورا سنة لاستوا گویند ﴾ —

در این سال فتوحات بی دریغ و نبیبه شرار
 یهود و عرأب نواحی مدینه روی داد و کار اسلام
 رونق تمام یافت ترتیب و تنظیم و تکمیل مورد احبه
 روجه احسن بعمل آمد

چون ماه ذی‌قعدة رسید ابوذر غفاری را در
 مدینه بخلافت گذاشته حضرتش با صد مرتب
 جنیت و هفتاد شتر فریاقی وجه خانه بزرگ که از
 پیش برون فرستاده شده بود از مدینه بهرم حج
 و با یوسف خانه حید خیمه برون رود و حاکم
 بود که مسجد عراقی را بر سر زمین درید تا حلالی
 شد نامه مامران شود و کر قریش بزنند عهده
 نمایند برای جنگ در کابیت رسول خدا ص از
 مسجد ذوالخليفة احرام بست و نلبه کتان وارد
 مکه شد طواف و قربان را در سه روز قامت مکه
 به عمل آورد و دره که بنوسف عینس بن عبدالمطلب
 پیغمبر ص به ووه مات حارث حلابه در عهده نمود
 و می میان ذن اقامه روز چهارم برای عروسی
 بر آن حضرت نهادند و آن حضرت از مکه برون
 آمدند قریش که شهر را انتخاب نموده بودند باز جای
 شدند و رسول خدا ص برگشته وارد مدینه گردید

و هم در این سال عمرو بن عاص و خالد بن ولید
 و عثمان بن طلحه که از کار قویش و در تاریخ سلام
 آثار بزرگی از آنها معبوض است زمکه به حبش ستر
 کردند و روی دل پادشاه حبش و به پیغمبر مایل
 دیدند دانستند که کار اسلام بالا میگرفتند از حبشه
 برگشته مدینه آمدند چون خبر ورود ایشان و
 به پیغمبر دادند آن حضرت بسیار در حدیثات و
 فرمود مکه چگر کوه های خود را بنام پیغمبر
 برادر خالد را که مدنی قبل از آن گفته در
 حضرت پیغمبر بود فرستاد آن سه نفر بختی
 آورد هر سه تن ثروت بسیار به پیغمبر دادند
 و فزون سلام نمودند

همین خد است که در جنگ حدیثت
 عینین گذشته بمسلمان حیا نمود
 خالد بن ولید از پیغمبر در سرری
 اگر زبیل مد و ورا بفرموده مواته که در سرری

بزرگ است مأمور فرمود و در آن جنگ تلفات بسیار
 به ا کابر اصحاب رسید و خالد بر شاد تی که کرده بود
 از پیغمبر ص سینه الله لقب یافت که ما از جنگ
 موته بهمین قدر اکتفا نمودیم و هم در این سال
 فتح مکه بعمل آمد



﴿ فتح مکه معظمه بدست ﴾ —

﴿ شکر اسلام سال هتم ﴾ —

﴿ هجری مطابق سنه ۶۳۰ هجری ﴾ —

چنانکه در واقعه حدیبیه بقلم رفت قریش
 پیغمبر ص صلح نمودند که ده سال در میان آنها
 جنگ واقع نشود و طرفین حلیف همدیگر را از حمت
 ندهند اگر چه در میان عهد نامه از طوایف اعراب
 و حلیف طرفین اسم برده نشده ولیکن در انعقاد

صلح مرد و طرف حلیف نمود یکر را میشناختند از
 انجمله اعراب بی خزاعه حلیف پنجم ص و
 اعراب بی یکر حلیف قریش بودند بعد از آنکه
 دو سال از تاریخ این معاهده گذشت و پنجم ص و
 در این مدت هم از کابری قریش و هم از اعراب
 یواحی قوم بزرگی فراهم آمد و ثروت زیاد بدست
 شد و استعداد دفع شرار قریش کاملاً گردید
 و فتوحات بین بعمل آمد از حضرت مرصد بود که
 از قریش نقص عهدهی سرزد تابیه بدست آید
 مکه را فتح نماید و عریضه زود تر تهنیت بکنند و
 قریش را برادرش و مصالح بزرگ در این نزد
 جهل تن از بی خزاعه حضرت پیرمیر آمدند و عرض
 کردند که قریش بی یکر بر سر ما برانگیختند
 شـ پیچون زدند و غارت نمودند حضرت فرمود
 خدا شاهد باشد که من بشما نصرت میدهم و مکه است
 شما را از ایشان میسقام و از آن سو چون قریش

تقدیر عهد خویش را دانستند اوسفیان را بمدینه
فرستادند **که** بیستمین صم تجدید مصالحه نماید
اوسفیان بمد از ورود مدینه بزد اکابر اصحاب آمد
و منتحی شد **که** شش التفات نمود بی نیل مرام
برگشت

بیستمین صم اصحاب رزوا پیش خود خواند و
در مجلس حسن فتح مکه را اظهار نمود و فرمود
نه از اتحاد لشکر و نه از سایر اصحاب نباید هیچکس
از حرکت ما بسوی مکه محروم باشد نه اشراف نامه ها
نوشت و لشکر را بمدینه احضار فرمود جمعیت زیاد
فراهم آمد و استعداد نزرگی آماده شد او ذر غفار را
در مدینه خلافت داده روز دویسم رمضان ز مدینه
خیمه بیرون زد غیر از چند نفر از اصحاب و از هیچ
کس صرف توجه لشکر اسلام را میسر نیست بعد از
بیرون آمدن از مدینه بحسن **که** لشکر از اهل بدر
بیستمین صم بفتح مکه بی آبرو یک دسته قشون

ریاست ابوقناده بجانب قبیله اختم فرستاد و حکم
 نمود روزه داران روزه بکشند و روزه های ایام
 سفر را از اوقات حضر قضا نمایند اول خود اخصار
 نمود و روزه بشکست و بابت مکه ره سبار گردید
 در راه عباس عم پیغمبر ص که از مکه با کوه
 و عبال مدینه می آمد به رسول خدا ص دوچارند
 حضرت فرمود که عبال و احوال را تدبیر فرستد
 و خودش حاضر در کاب بشد عباس فرموده عمل
 نمود از وریش کسی از شب آن حضرت مضاع نبود
 اینکه لشکر اسلام به چهار فرسخی مکه رسید و درین
 شب در مکه منزل ابوسفیان توسط عباس از مکه
 مخا کبای حضرت آمد و اسلام گرفت روز دهم
 حکمتند که هنوز بدون نصرت متوجه مکه شود
 ابوسفیان در راه برنگی نگه داشت و لشکر از
 پیش روی او عبور داد که متوجه مکه شد
 شد ولی خدا را و لشکر بی بیم نوبت رفت

ازین اوزیر بن العوام یا بانصدکس * از پشت او
 بنی اسلم چهارصد تن * قبیله بنی کعب بانصدتن *
 قبیله مزینه هزارتن * قبیله جهینه هتصدتن *
 مردم بنی سعد دویت تن * مردم اشجع سیصد
 تن درگذشتند تا اینکه موکب پیغمبر صلی الله علیه
 وآله وسلم رسید و پنجهزارتن از ابطال رجال مهاجر
 و انصار همه با اسبهای نازی و شتران سرخ موی و
 تیغ های هندی و زره داودی مسلح رو براه شدند
 سعد بن عباده از پیش روی پیغمبر صم بفرق انصار را
 میکشید و چون بموقف ابوسفیان رسید گفت امروز
 روزیست که خدا قریش را ذلیل نماید و به اهل
 حرم حرمت نماید چون سعد بگذشت و پیغمبر صم
 رسید ابوسفیان گفت یا رسول الله مگر برقتل سلسله
 خویش مصمم شده تو رحیم و کریم تر از سایرین
 هستی از کفر ایشان درگذر و بر ایشان رحم آور
 حضرت فرمود حاشا سعد سهواً این سخن را گفته

و فرمود به جنابت این خطا قیس پرسعد لو ارا
از دست پدرش بگیرد و خود حامل شود بعد از
عبور لشکر عباس اوسفیان را با تسجیل تمام از پیش رو
بمکه فرستاد تا مردم را استمالت نماید و از جوش و
خروش بازدارد اوسفیان بمکه رسید مردم مکه
از پشت سر اوسفیان گرد عظیمی متاهده کردند که
روی آفتاب را تیره نموده گفتند یا اوسفیان چه خبر
است این چه گرد است که بسوی مکه می آید
اوسفیان گفت برگردید و دروازه های مکه را بگشاید
و خود باز خانه هاتوید و اسلحه را از خود باز کنید
هانا محمد ص است که بابت گرگرن می آید بخضرات
نیاز آورید تا بر شما بختند و گرنه احسی از شما جان
بدر نمی برد مردم از استماع این خبر چنان متوحش
شدند که پای از سر نتاختند و مجال گفتگو به
هیچ کس نماند لشکر یینمیر از راه رسید و
از چهار سو به مکه یورش زدند یینمیر فرمود

که باهل مکه تمشیر نکشند و انها را مقتول نساژند
 مگر کسانرا که باسایحه مقابله نمایند و قتون
 خالد از دروازه که داخل می شد مکبان محاسنت
 کردید و جنگ پیوست از مسلمین سه کس و از
 اهل مکه هفتادتن مقتول شدند پیغمبر به خالد کس
 فرستند و از جنگ منع فرمود * مردم مکه
 سلاح خویش را ریخته به خانمهای خود خریدند
 پیغمبر در سراپرده سرخی که دو بلندی مشرف
 بسهر مکه برای حضرتش زده بودند وارد شد
 و چون سلام شهرز متصرف نداد * پیغمبر
 روز ورود مکه عبی سیاه و نوای سیاه داشت
 بعد زبرود سر و روی مبارکش را از گرد راه
 ستوده زسراپرده بیرون آمد عبور قتون را تماشا
 می کرد و این کیت را متذکر بود * « ای مکه تو
 وض می من تور چون جان خود دوست دارم
 کنه تو بنی وض من باشند من ایشان را آن

میخواستم که پدر مهرین به پسران محبوب
 خویش خواهند * ای مکه روزی که مرا با تبارقت
 و مهاجرت و مجبور ساختند بمن سخت دشوار بود
 * قدر مرا جاهلان فریفتند دانسته و مرا مجبور
 نمودند که ای فتوحات تریات و هدایت در ماسکی
 دور از من تو را فراموش * *

* بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم غسل نمود
 هفت رکعت نماز تکرار * بجا آورد و سلاح پوشید
 از میان سب که دور وی ایستاده سوره (فتح)
 میخواند بخانه کعبه تشریف آورد و بدون
 حرم زیارت کرد و حجره سواد سلام نمود
 بعد از آن کعبه گفت کل دشمن های آنحضرت
 تکبیر گفتند و حکم فرمودند در اینکشته و
 فرمود بگوئید * حق آمد و وصل در میان بود ،
 عی علی * سلام بفرمودند پیر * بی خود در
 دوش آنحضرت گفت و از پس به خانه کعبه

بتهارا بر انداخت . کلید حرم را خواست عثمان
 بن طلحه در کعبه را کتود پینمبر داخل شد
 بعد از لحظه بیرون آمده با دو دست مبارک دوساقه
 در را که هم کلید حرم دستش بود گرفت و رو
 بمردم مکه نمود فرمود اهل مکه در حق خود چه گمان
 میکنید و چه خیال دارید گفتند از تو که برادر کریم
 هستی بجز خوبی چیزی را منتظر نیستیم و نظر به
 تفصیرهای ما هر چه بر ما روا بینی ثابتست باشد
 رسول خدا بگریست و فرمود « من امروز آن
 کریم که یوسف به برادران خود گفت یعنی بر شما
 تفصیری و گناهی نیست خدا به شما نه نختهد و
 از شما دو گذشت که او ارحم الراحمین است . بعد
 از آن فرمود مکه حرم خداست در حرم خدا
 خون ریختن و از پی سپید بیابانش دویدن و کپاه
 او را درویدن و اتجار او را قطع کردن جایز
 نیست . شما بد قوم بوده اید اینهمه زحمت

وضوحی که بر من روادیدید ساکت ننشیدید و از
 بی من پندینه نداشتید و جنگ انداختید یا ایتمه
 بر شما رحم آوردم و شما را آزاد ساختم و امان
 دادم هر جا میخواهید بروید هر جا میخواهید
 بترسید بعد از آن خطبه که حاوی شرایع اسلام و
 هادم بنای جاهلیت بود بر خواند که حلاله
 مصونش این بود

ای جماعت از من این خطابه را بشنوید حاضران
 به ظایبان برساید که خداوند شما را به نور سلام
 از ظلمات جاهلیت برهانید شرف نسب و معاشرت
 اجداد را از حدود بر اندازید طریقه مساوات
 پیش گیرید زیرا که همه شما اولاد آدم هستید و آدم
 از خاک است . فخر کسان به انسانیست و شرف
 انسانیست به تقوی . و طاعت . وجود . (عز که بین
 عریسه ندارد) از زمان جاهلیت - امروز هر چه در
 میان شما منازعه و مطالبه خونی یا عدوت ضایقی

و ولادت می بود همه در بزیر قوس خود گشته و
 به جهت نحو و پیدایش نموده در این مساوات امیر
 مردم مساوی است و حکام است و بر وفق دعواه
 عالمانه رؤسا و حکام برین گویند که ز شهاب
 زرت که من پیغمبر حسیه و زرتی نردبگاری
 کسی است که با دست به حد نردبگاری است
 پس وقت تا ز غصه بود پیوسته است و فرمود
 و در نام حاکم بود در کورید پس از آن
 حضرت کوه است برین بزد و مرد گروه
 گروه آرد به پیش می گردند و در میان می سندان
 دو روز در پیش است کشیدند در انجام کار
 پیش پدید آمدن است بی صاحب تشریف برده و
 در یاد تو است ولادت به در آن است رحمت های
 خود و خود خود در یاد تری نوره شمع مکه
 و در سوره سوره نورد است از آن استی و
 و نیمه برده مکه کاتب و (عنت بی صاحب)

که جوان ماهوس بود بلکه حکومت داد و در عهد
 نامه حکام پیدم نه و صاحب پدر به باهبل ملک
 تذکره بود

در این سال سوریان ماهان بن شخص بصری که شید
 قسبا هوزن بود سهون پیرمست فتاد و
 خنیز بود که سجدات و سبام و بود تباد
 حیدر و ندر و سبام به سر نه بادیه خنیز در
 بود که عمر کر تحمل و سبام و سبام
 سبام هوزن و سبام سبام و سبام و سبام
 ماهان بن شخص سی شرر مرند حکی که ز سبام
 اصراف و پیوسته سبام و سبام و سبام و سبام
 (حیدر) جمع شده و سبام و سبام و سبام
 کنند پیرم و زده که سبام و سبام و سبام
 سبام سبام هوزن و سبام و سبام و سبام
 سبام سبام و سبام و سبام و سبام و سبام
 هوزن سبام و سبام و سبام و سبام و سبام

لشکر اسلام محاصره نمود بمهندسی (سلمان فارسی) برای تیر باران نمودن قلعه منجنیقها دوست نمودند تا اینکه مردم طائف بامان آمدند و بمسالحه گرویدند ولی در معنی فتح طائف بنا بضیق وقت و ضول سفر لشکر و عدم اطمینان پیغمبر به دو هزار نفر از اهالی مکه جدید الاسلام که در لشکرگاه بودند چگونه که بایست دست نداد از جنگ حنین و اطراف طائف شش هزار غلام و کتیز . یست و چهار هزار تتر . چهل هزار کوسفند ، چهار هزار دینار پول نقره . غنیمت مسلمین آمد که اینهمه را پیغمبر حکام عزیزت مدینه در منزل جفرانه به لشکر قسمت نمود و قریشیان جدید الاسلام را برای تألیف قلوب قسمت ستکین میداد بحد از آن وارد مدینه گردیدند

﴿ وقایع سال نهم که او را سنة البراءة گویند ﴾
 در این سال بهمة قبایل مسلمین اعراب و شهرها

و دهات عامل زکوة از جانب سنی الجوانب رسول
خدا تعیین شد که زکوة مسلمین را مأخوذ نموده
به خزانه بیت المال برسانند

و هم در این سال پیغمبر از زوجات خود کسب
نشد و قسم یاد نمود که تا یک ماه نزد ایشان نرود
و این فقره برای زیاده طای آنها بود که از لباس
و خورش علاوه بر کربس و آرد جو و شیر ستر
مقرری از پیغمبر میخواستند . چون رسول خدا
از بیت المال که برای تجهیز لشکر و بذل فقر
لازم بود نمیتوانست وسعتی به تعایش حرم خانها
خود بدهد زوجات از آن حضرت مصایبه میکردند
و درد سر میدادند . این بود که آن حضرت یقیناً
با فرقت یکماهه تنبیه نمود . اینکه خودشان ده
گشتند و مستدعی عفو و مغفرت شدند رسول خدا
بر ایشان گنجهت نمود .

روزی عمر رحی نه غنسه به خزانه آن حضرت

نکر است بجز يك پوست میش و يك صاع آرد
 جو چیزی نبود از عسرت آن حضرت متأثر شد
 عرض کرد « فدایت تو م سلاطین روم و عجم کمتر
 از تو زحمت دارند و بیشتر از تو وسعت . از
 خداوند استدعا بکن که تو هم مثل سلاطین اساس
 حدمت یحیی و بساط نعمت بکسرتانی و ریاست
 اسلام را به شکوه بدی « پینهم فرمود « یا عمر
 تو هنوز پایست این مقام یقی و در قید شکوه
 بی معنی ایستادن را بسم سلطنت دینی ده
 روزه است و مرا لقب پیرمه بری تا اقتراض عالم
 آن کس اسم هانی و رسم بی مبانی را به نام بقی
 و سلطنت روحانی عوض می کند که چون طفل
 منز از قشر واحد از عنصر نداند « عمر رضی الله
 عنه متنبه شد و از کشته خود ندم گشت و اگر
 این معنی را دریافت میکرد که آب دست کتانه
 سلاطین را بر تنای مرضی می برزند و بر حاکم نهند

کدام پادشاه پدر پسر را و برادر برادر را در راه
 مذهب چنان می کشد که کوئی تشنه آب سرد
 می نوشد و خاک پای کدام فرمان گذار روی زمین
 را نبعه او چون توتیا بدیده می کشد که این پیغمبر
 خدا دارای اینهمه امتیازات و معبودیت بود
 مرکز از شئون ظاهری به آن حضرت یاد آوری
 نمیکرد . و هم در این سال (عزوة تبوك) پیش
 آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شد که بسر
 حدات مملکت شام لشکر بفرستد و مات نصاری در
 دشتوت به اسلام بکند و گرنه جزیه ستد برای
 احیای این مأموریت فرمان رفت که از قبایل
 عرب مردان کار ساز جنگ ضراژ دهند و بتدبینه
 جمع آیند با اینکه قانون آنحضرت بود که در هیچ
 يك از جنگها که در نظر میدست مکتوب خاطر
 خویش را پیش از وقت بجز سب راز و جزئی
 توری راز نماید . این هنگام که آهنگت روپس

دانت بی پرده به هر کس میبگفت و از آن سو
 خبر آوردند که هر قل قیصر روم چهل هزار
 قشون حاضر نموده قصد مدینه را دارد و در
 سرحد شام اردوی بزرگی ترتیب داده بعد از
 استماع این خبر عزیمت جنگ رومپان به اهل
 مدینه دشوار بنمود و ترك و تاز خودشان
 را در جنب جنگ سلطانی و لشکر منظم ایتنان
 صحبت جرم و کاز می پنداشتند و از يك طرف
 هنگام درو غلات و حیوانات بود لشکر اسلام
 میخواستند در سایه نخلستانها استراحت نمایند و
 از جنگ و جندال به تمیض و آسودگی اشتغال
 ورزند ولی همت پینمبر صلی الله علیه و آله در
 نشر اسلام و توسیع ملك سرحدی نداشت مقرر
 شد که قشون از مدینه کوچ نماید و نفرات پیاده
 بر پی خودشان نعلین درست نمایند و هر کس
 نعلین (کفش) داشته باشد از غنایم با سواره

برابر قسمت بکیرد . پس از انجام تجهیز لشکر علی
 علیه السلام را در مدینه خلافت داده و در ثبته
 الوداع قتون را از لحاظ انور گذرانیده ده هزار
 سواره و دوازده هزار شتر و سی هزار کلبه لشکر
 بشمار آمد رایت بزرك که در پیش روی پیغمبر ص
 کشیده می شد به ابو بکر رضی الله عنه سپرده شد
 با شکوه تمام ضی منازل نموده به اراضی تبوك
 رسیدند چون حمل و نقل آذوقه بقدر کفاف این لشکر
 بزرك نبود و دایره سیورست چندان وسعت
 نداشت و قتون از خاک حجاز که داخله اسلام
 بود خارج شده بود کار قتون به صعوبت افتاد در
 منازل عرض راه از بی آبی بیشتر از لشکرین
 متصرف بهلاکت بودند و قلت اغذیه بجائی رسید
 که يك خرمای قوت يك ووزة يك قهر گشت و بز
 آن سو حرکت قهصر و اردو و وجود لشکر گاه
 و در اراضی شام دروغ گشت و بی حاصل شد

پینمبر صلی الله علیه و آله پیش رفتن را صلاح
 ندید . بحاس ثوری منعقد شد بر کتان مدینه را
 ترجمیح دادند . سفر تبوک را با فتح مملکت شام
 به سال دیکر گذاشتند فقط در این سفر با حاکم
 (ابله) و (دومة الجندل) که از اراضی شام و
 خودتان نصاری بودند مصالحه واقع شد و ایتان
 قبول جزیه نمودند . پینمبر صلی الله علیه و آله
 بر کتفه وارد مدینه شد . هم در این سال ام کلثوم
 دختر پیغمبر وفات نمود .

و هم در این سال در حق زانی و زانیه غیر محصنه
 حد تازیانه مقرر گردید مگر آنکه غلام باشد که
 نصف حد مجری خواهد بود و اگر طفل نسیب
 باشد حدی نخواهند داشت مگر تعذیر . و اگر
 دیوانه باشد نه حد دارد نه تعذیر . و اگر زانی
 محصنه باشد یعنی بزنی توهره ر مرد اجنبی زنی نماید
 بی چهار شاهد عادل بوقوع آن عمل شهادت

دهند و بدون این ثبوت ادعا ممکن نخواهد بود
 و اگر ثابت شد جزای مجرمین قتل است ، و اگر
 عارضی از حضور شاهد عاجز باشد برای اینکه
 این نوع عمل تنبیح را بزن خود یا دیگری تهمت
 زده هتتاد تازیانه شترعائیه اوست

وقایع سال دهم هجرت رسول خدا

صلوات الله علیه و آله

در این سال (بازان) حاکم یمن قوت تدبیر نه-برد
 علی علیه السلام را روانه یمن فرمود که صرف
 و حواشی یمن را دعوت به اسلام کند و مملکت
 یمن را به پنج حکومت تقسیم نماید . و بهر یک
 حاکمی نگارد و کار آنها را به نظام آورد . علی علیه
 السلام روانه شد ، فی اینکه جنگی وقع نمود کلمه
 یمن متوجه گردید و حکومت خنصر برقرار شد
 و از یمن بر کشته در مکه بخدمت پیغمبر آمد .
 و هم در این سال شرب نیبه ایران

اراضی کوفه لتیمن داشتند بنا به ضعف سلطنت
 ایران به مملکت عم ترک و تاز کردند . و
 به اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله بی اینکه از آن حضرت
 اذن شود در اراضی کوفه هیئتی تشکیل دادند
 و رعمان تاختند . پیغمبر از شنیدن این خبر
 خوشحال شد و فرمود « شکر خدا که اعراب
 حسرت علی را دارا شده اند و به اسم من از
 اعجاب کبر کردار گذشته ها را می کنند و به
 مکافات قادر شده اند .

چنانکه گفتیم بعد از فرستادن علی علیه السلام
 به سوی یمن پیغمبر به تدارک سفر مکه اقدام
 نمود ۲۵ ذی قعدة خیمه برون زده بکصد و
 بیست و چهار هزار نفر دو رکاب آن حضرت از
 منزل ذو خایفه حرام بسته تلبیه گفتن چهارم
 ذی حجه وارد مکه شدند زیارت کعبه و هفت
 ضوای موفق گشتند پیغمبر بقاء ابراهیم علیه السلام

آمد ادعیه خواند و به چشمة زمزم تشریف برده
 آب نوشید چهار روز در مکه و يك شب در منی
 و يك روز در عرفات بود علی علیه السلام از بین
 وارد شد و انجام امورات محو خود را به آنحضرت
 عرض نمود . بیفته برص بعد از اتمام زیارت برو بدین
 برون آمد .

همان آن حضرت پیش از آنکه از مکه برون آید
 جبرئیل علیه السلام به جنابش نازل شد و عرص
 ضرر « یا رسول الله روز تو در این دنیای دنی
 به آخر رسیده و عنقریب سهر جاودنی حوای
 نمود . خداوند میفرماید که این اسلام را که پیل
 کن و آنچه نگفته بگو و رای خود وصی نبین
 هم آن حضرت چون از ~~مکه~~ روانه شد و به
 (غدیر خم) رسید ما مورد شد که در همان جا
 تشریحات حسب خلافت بر چیدند . غدیر خم به
 اینکه منزل بود پیغمبر نزل شد فرمود حجج

پیش روی را بر گردانید و کسان پشت سر را
 نگه دارند تا همه فرود آیند از جهاز شتران بلندی
 ترتیب دادند . بعد از آنکه مجلس فوق العاده و
 از حجام جمع کنیز منعقد شد آنحضرت به آن بلندی
 برآمد خطبه خواند مردم را نصیحت و خداوند را
 شکرها نمود . داماد خود عی بن ابی طالب را مدح
 کرد . بعد از آن دست علی علیه السلام را گرفته
 تا فرزند سر مبارک بر افراشت و گفت : ایها
 الناس مراکز من مولای او هستم علی مولای اوست
 بعد از فرود آمدن پیمبر ص حدیری زدند و دوروز
 مردم به علی علیه السلام به منصب ولایت بیعت
 کردند . عمر رضی الله عنه از همه مقدم بخدمت
 علی علیه السلام رسیده و گفت یا علی مولای من
 و مولای همه مسلمین گشتی . گسایکه در آن سفر
 از اکابر فریث و اعظم نصیر و فواید اعراب
 حاضر بودند همه بولایت علی بیعت نمودند ولی غیر

از جهل و سه نقر هیچ يك از حضار از این فتره
خوت حال نبودند . زیرا که از اصحاب پیغمبر هم از
مهاجر و انصار پیش خود بخود وعده این ولایت
را داده بود و در سفرهای پیغمبر در مدینه
چنانچه موقتی شده بود و همین مجلس غدیر خم سبب
شد که اصحاب بنزد از محدود قلیل به علی
عابه السلام بد دل شدند بعد از تمام تشریفات
ولایت علی پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند



وفات سال یازدهم هجرت که سنه الرحیل است بعد
چگونه که در فوق ذکر نمودیم پیغمبر هنوز از
مکه برون نیامده بود از قول جبرئیل و هت
خود را مردم خیر داد بعد از ورود مدینه بیشتر
ایم خود را در زیارت اهل بیور مکه سوارید و
مردم را از مکه خویش خیر میداد و روزی جماعت

را از خاسان اصحاب به خانه عایتسه دعوت نمود
 اصحاب در آمدند حضرت چون بر ایشان نگرید
 بی اختیار بگریست فرمود «مرحبا به شما سلام
 بد بر شما خدا شما را همیشه مجموع دارد متفرق و
 پریشان نکند و بشما رحمت کند و شما را هم به
 بند و بشما نصرت بکند و بنسبی و توفیق و
 روزی بدهد و محافظه نماید و هدایت بکند .
 بدانید که روز من به آخر رسیده و از میان شما
 فرود بروم . وصایای مرا فراموش نکنید و از
 کبر و غرور و زیاده طای از بندگان خدا بر حذر
 بایستد شما را هم وقت موعود فرا برسد و نزد
 من می آئید . » بعد از آن از کهن و دهن و
 غسل خود شرحی گفت . اصحاب بگریستند و
 حضرت ایشان را به صبر و سکوت وصیت نمود
 و مجلس متفرق شد .

این هنگام پینهم بر خدام چون از باطن اصحاب به خبر

بود و یقین داشت که خلافت علی علیه السلام
 بر ایشان ناگوار است و اکابر اصحاب بعد از پیغمبر
 به خلافت او تحمل نخواهند کرد محض اینکه هنگام
 رحلت حضرتش آنانیکه از همه بیشتر در خلافت
 علی مخالفند در مدینه نباشند دو تن به ۲۶
 صفر فرمان کرد که مسلمین لشکری بریاست (اسامه
 بن زید) که پدرش در جنگ تبوک مرده بود
 تجهیز نمایند و از مهاجر و انصار ، عمر ، ابو بکر
 عثمان ، رضی الله عنهم سعد بن ابی وقاص ، ابو عبیده
 جراح ، و سعید بن زید ، و قتاده بن نعمان ،
 و سلمه بن اسلم جز لشکر اسامه نبود و اسامه
 را مأمور نمود که به جبل ابلی اقامت کند هر کس
 آنجا را منسوب سازد

اکابر اصحاب که مأمور جیش اسامه بودند جبل
 پیغمبر ص را فهمیدند و خون رحلت آن حضرت را
 میدانستند کار ستر را تمویق بدادند و بهانه

آوردند که اسامه غلامی بیش بیست جرا باید
 پیغمبرم اکابر قوم را زیر دست او نماید و ریاست
 لشکر را بدو بدهد. پیغمبرم چون از حلاف لشکر
 محرم شد بمسجد آمده به منبر صعود نموده و فرمود
 های گروه اسلام چرا که جیش اسامه را معوق
 مدارید چرا و کوچ نمدهند این چه حرفست
 که در باب اسامه می زنید اسامه و پدرش ز
 محبوبان من هستند. جدا آنها کنید کمی را که
 از حکم من تمرد می کنند شما را مأمور می کنم که
 نزدی به لشکر که اسامه را بحق بویید و مردم
 مقصد رسیده. بعد از این در رسول خدا خاستی
 که بیست همراه اسامه شوند همه را بحق رسانند
 اسامه از لشکر که به خدمت حضرت آمده دست
 او را بوسه دهد پیغمبر در این وقت محوس احوال بود
 سامه را دعا نمود و فرمود: ز حبل علی آسوتر
 مرو و هر مسرکین آنچه را به خام رسان و در

همیشه تو در راه دایملار دانا مدار و بر مقدمه اشکر
 مردان دلاور بر کار اسامه مریض شد . باز چند
 نفر با خوشی پیغمبر را دیدند بیرون رفتند از آنجمله
 حلیفه اول و دوم بود در این وقت مرض پیغمبر
 شدت نمود روز دیگر با صبح تمام تسبیح آمد و
 بویگر که مباحواست در جای پیغمبر نماز گذارد
 حضرت را دید گذار شد پیغمبر نماز گذارد
 به منبر آمد خطبه خواند . فرمود ای گروه
 مسامین من از میان شما بروم من بکنس نزد
 من حنی دارد باز خواهد و هر کس از من زحری
 دیده فصاص نماید که من به نزد حنا می روم و ز
 عناب او می ترسم یخت در میان من اهل بات و
 فرآور و دپعه مکن دارم . حتره آهت و لازم
 دید و وصایای مرا فرموس نمائید و ز من
 فرود آمده به حدت عایبه رفت . مرض آنحضرت
 شدت نمود و سخت دور است و گرفته بودند

فرمود « روز من فرا رسبد و از میان شما رفتنی شدم بمن دوات و قسام بیاورید تا برای شما وثیقه بنویسم که همراه نشوید » عمر گفت « او را بحال خود گذارید از شدت تب سخن میگوید کتاب خدا در میان ما کافیهست » از این حرف در میان حضار اختلاف گه بردید آمد صوتها بلند شد اصحاب بتنازعه برخاستند طرفداران عمر کلمات او را تصدیق میکردند طرف داران اهل بیت به حساب بی طرف آوردن دوات قلم را خواستند . پیغمبر از مناظره آنها ملول شد فرمود بر خیزید و از نزد من بدر نشوید باندی صداهای شما نزد پیغمبر روا نباشد .

(رحلت رسول خدا)

چون هنگام رحلت رسول خدا نزدیک شد زوجات خود را حصار نمود ایشانرا فرمود که در مرگ او صابر بماند و صداهای خود را بقانون جاهلیت بماند

نکند و از کوفه خانه بیرون روند پس از از عظمه
 و حسنین را صدا نمود و آنها را بروی سینه خود
 چسباند فاطمه علیها السلام را در مریک خود نه دست
 و سکوت امر فرمود و علی علیه السلام را طلب کرده
 علی در آمد پیغمبر بر خست دست مبارک خود را
 بر سینه علی نهاد فرمود « یا علی بمرک من صابر پس
 و مرا در همین جا بدست خود غلبی بدو و کتب نما
 و دفن کن و از یهودی میبای زر بوام گرفته به تحفه ز
 لشکر اسامه مصرف کرده ام او را بده پس مرا ز
 زمین چهار انگشت باند دور « این بگفت و سرش
 در سینه علی تسلیم شد وین وقت که جان جدهی ز
 دنیا برفت روز دو تنبه ۱۲ ربیع الاول سن یازدهم
 هجرت و مطابق ماه یون سنه ۶۳۲ مسیحی بود
 نزدیک شروب اقطاب مدت زندگانی آنحضرت تسع
 و دو سال و یازده ماه و یازده روز بود علی علیه السلام
 در خانه را به بسب و غیر ز بی هاشم و چند تن ز

انصار کس را اذن دخول نبود تا از غسل و کفن آنحضرت فارغ شدند بعد از آن مردم مدینه اذن دادند که دسته دسته آمده بر آنحضرت نماز کنند و این نماز از صبح سه شنبه تا نصف شب چهارشنبه امتداد یافت . بعد از آن پیغمبر را مدفون ساختند . عمر و ابوبکر در نماز آنحضرت حاضر نبودند و در پی امر خلافت تلاش میکردند که در جلد دوم تفصیل او خواهد آمد .

بعضی مورخین سبب وفات آنحضرت را چنان روایت کرده اند که زینب دختر حارث حبیبری در جنگ خیبر به آنحضرت زهر داده بود و اثر سم بعد از مدتی در آنحضرت ظاهر شد و سبب فوت او گردید .

— — — — —

﴿ ذکر زوجات و خدام و رفقا و سایر مأمورین ﴾

﴿ و محکومین حضور مبارک آنحضرت ﴾

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پانزده تن زوجه داشت و هنگام رحلت آنحضرت نه تن از آن مطهرات در حال حیات بودند. آنحضرت دو پسر و چهار دختر از خدیجه داشت و یک پسر از ماریه - م - جاریه مکه ابراهیم اسم دادند و فوت شد دیگر اولادی نداشتند.

خدام آنحضرت در حیات آنحضرت پست و همت ندر مرد در خدمت او بگفتن داری حضرت و رکاب داری ^{۵۵} سفر و سایر خدمات متذول بودند.

و فقهای آنحضرت با علی و حسین و ابوبکر و عمر و عیسی چهارده تن بودند شرف مصاحبت مخصوص داشتند.

(قراولان حضرت)

قراولان آنحضرت در سفر و حضر پانزده تن بودند که متوجه و حافظ و حارث شخص و می شدند. حاجب بر آن حضرت (انس بن مالک) بود و مددی آنحضرت به سابق حکام و دعوت اصحاب بکفر بود (حاجب) بود.

نویسندگان آن حضرت با علی علیه السلام که
کاتب وحی و اسرار بود با ابوبکر و عمر و معاویه و
عثمان پانزده تن بودند

سمرای آن حضرت که به ملوک اطراف و
کبری قبیل مأموریت سننارت داشتند و حامل
فرامین نبوت بودند پانزده تن بشمارند از جمله
هنگام سفر و حضر خدوذر زایتان در تبایغ اخبار
وقایع و حرکات دوست و دشمن و تعمیلی خیال
مکتوبات اشخاص منافق بسیار ماهر بودند

سمرای آن حضرت که در ایام جنگ و صلح
امارت لشکر را داشتند پانزده تن بودند که خالد بن
ولید معروف از جمله است

عمل آنحضرت که از جانب پیغمبر ص بدو حجت
عمالی قبایل و مدائن نایل شدند یازده تن بودند



— ﴿ ائاث الیبت و سابر متروکت ﴾ —

— ﴿ آن حضرت هنگام رحلت ﴾ —

رسول خدا ص پیش از آنکه از دنیا برود
 غلامان خود را آزاد کرد و بسیاری تراشید دست
 از حطام دنیوی داشت بذل فقرا و مساکین نمود
 و آنچه بعد از وفات آن حضرت مانده بود دو قوب برد
 حیره * دو جامه بخاری * ردی چهار زرع و
 نیم طول * قمیص منجول * جبهه یمن * خبه
 لکن نام * قمیصه و معینته و کسائی سفید * مسحی
 زردیسه که یکی از ملوک فرستاده بود * مسح
 جوئی که به حاقه از دیوار می آویختند * یک تنبر
 سنگی * یک وصعه که چهار نفر او را حمل میدادند
 و در او برای واردین شراب نریدمی ساختند *
 محفره کوچیک * مسواک * شانه * آینه کوچیک
 مساحی که اخراج فواره میکرد * دو انگشتر عش
 یکی ﴿ لا اله الا الله و محمد رسول الله ﴾ و نقش

دیگری ﴿ صدق الله ﴾ يك خاتم که به نوشتجات
 و فرامین میزدند ﴿ محمد رسول الله ﴾ نقش داشت
 سه کلاه یکی از آنها دو گوشه مخصوص ایام جنگ
 ردای سر به ده شمشیر * هفت زره * دو منفر
 سه سپر * چهار تیر * هفت کمان * پست و پنج
 رأس اسب * شش شتر * سه دراز گوش * پست
 شتر که همایه میدویدند و شربشرا بغذای اهل
 بت و سایر وارد و صادر مصروف میکردند * صد
 میش و يك خروس



﴿ بعضی از نصایح آنحضرت ﴾ —

﴿ به علی علیه السلام و سایر ﴾ —

﴿ اصحاب که در عمر خود نموده ﴾ —

بهترین مردم کسی است که با وجود قدرت مکارات غیظ

خود را فرو خورد و مقصرا عفو نماید * حسن
 مردم وصیت نمودن او است قبل از موت خودش
 افضل جهاد آنست که شخص روز را شام کند و
 کسی را زنجاند * زبان هر کس مردم را بربخاند
 از اهل جهنم است * بدترین مردم کسانیست که
 دین خود را بدنیای عوض کنند * خاچه آنانکه
 دین خود را برای دنیای دیگری تباد کنند *
 هر کس عقیده مستقیم دارد برای رضای خالق
 خدا را ناراضی نکند

سه چیز نجات دهنده است * زین زیاده
 سرائی بستن و برگزاهان خود گریستن و زیاده
 بوئی بر جای نداشتن * هر کس عذر مقصرا نپذیرد
 خواه عذر راست باشد یاد روع من تفاعت او را
 تمبکم * شراب را بید ببری بدی او ترک نمود نه
 از برای خدا * شراب حوازی است عتیت که خدا را
 نشناسد * همه بدیهای عالم را بخانه کرده اند و

بپسند آن خانه شراب است * به علی علیه السلام
 فرمود * یاعلی ناخوانده بسفره کس حاضر متو
 بخداوند خانه در کار خانه او متنازه که ممکن * از بیم
 سخاوت مطالب * به نزد دو کس که مخفی سه سخن
 کنند بی اذن مرو * در محاوره از شوکت پادشاه
 نگاه * به مردم ناخاس مجلس ممکن * خوش
 ویت آن کس است که زندگانی فراوان کند و کار
 بهرمان نماید * سه چیز از مکارم اخلاق است اول
 که کسی بتو خلم کند همه نمایی * دوم کسی که
 پانوی کسیخت پیوند سازی * سیم هر کس بتو درستی
 کند حلم نمایی * چهار چیز را غنیمت دانید
 جوانی را قبل از پیری سختی را قبل از ناحوشی *
 دولت را قبل از فقر * زندگی را قبل از موت *
 شریک از خد بترسد همه چیز از وی بترسد *
 بر کس از خدا نترسد از همه چیز بترسد * سه چیز
 موجب فرح است خانه وسیع * زن خوب روی *

اسب رونده * صدقه بر فقرا بر گرداننده بلاهاست
 فرض پدر برای پسر تربیت اوست * و فرض پسر
 برای پدر نیک نامی * ایتم را اتفاق نمودن موجب
 جنت است * دست مدفن زده ها بردن سهل
 تراست از برای سؤال الهی بزرگ کردن * سه چیز
 از یکوایم است سخای نفس * حلاوت گفتار *
 صبر بر شداید * علم را یاد بگیرد یاد گرفتن علم
 ثواب است * خواندن علم تسبیح است * یاد
 دادن علم صدقه است * بحث علم جبهه است *
 علم قاب آدمی را روشن نماید * چشمه بصیرت
 می کشاید یقین را افزایش * و تشخیص و کمال
 کند * دانستن حلال و حرام * مهمل بصیرت و حقه
 محبت عامه * و مساوۀ عامه * از تسبیح علم است *
 بهترین مال روی زمین جمعیتی است که امری ایشان
 از اشراف و متوین ایشان صاحب جیره و مورد
 جمهور استوری کنند * عدل ساهاان بر عدالت

رضامندی خداست از مخلوق * علم خزانة ایست *
 کلید او پرسیدن و تعلیم است * برای حل مسائل
 دین وجود حکما و علما * برای شکستن کربجاست
 فقرا لازم است * زانی پیر * غنی طالم * مسائل
 مصر * فخر متکبر * از دشمنان خداست * علم
 ندیم تو * حلم وزیر تو * عقل پستکار تو * صبر
 بر لشکر تو است * و از این چهار تعلیم انسابت
 مسخر است * زور آزمایی در فرو نشاندن غضب
 است نه در کشتی گرفتن * بدگمانی در حق مردم
 بی عقلیست و عمر کس عقل ندارد بی ایمان است *
 بدترین مردم کسی است که مردم از خوف شرا و
 بروی اکرام کنند * پس حرمتهایی که بر مؤمنین
 واجب است حرمت دین * حرمت شریعت *
 حرمت نعمتهای جهان آفرین است * بدترین ایام
 وقتیست که جباران شتاب گیرند * مسامین زکوة
 ندهند * مردمان زنان خود را اطاعت کنند

البسة حریر پوشند یدران و مادران را برانند *
 دوامت مردم خیانت کنند * خروا بر ملا نوشتند
 زها دو مجالس * آواز ساز و قس کنند * ناکستین
 مردمان سید قوم شود * و در مساجد بیرون ذکر
 خدا آوازه بر آید * مردمان مثل گرگان درنده
 باشند و هر کس گرگ بست او را میدوند



﴿ معجزات پیمبر ﴾

﴿ صلوات الله علیه وآله وسلم ﴾

معجزه اول آنحضرت (قرآن) است که
 تمام فصیحای عالم از آیتان مثل او عاجزند * کنون هم
 در میان است واحدی این قهره را منکر نمیتود
 مگر اینکه مجنون یا متعصب باشد * دویم شق القمر
 که جناب رسول الله ص بدو انگشت خود اشاره

﴿ معراج آن حضرت ﴾

شش ماه قبل از هجرت در مکه و بعد از آن
 چندین بار واقع شده که آنحضرت بنا بر این خود قدم
 بر سر عرش نهاد و بی واسطه بجنوت قلب قوسین آمد
 انهارا گوش نشنود و زین نگوید گفت و شنید *
 و تمام انهارا دید و به اداره کوبین تحدید اطلاع
 نمود و این سیر متصل در طبقات افلاک و عوالم لایتناهی
 ملکوت و جبروت و لاهوت به آن حضرت شریک
 صرفه العین میسر گردید

(جذباته سواری و خوستا عرش شکاری)

(نهدای شب هدیری که خنیر مرتبه - ری)



— ﴿ اوصاف و شمایل ﴾ —

— ﴿ وخصائص پیغمبر ص ﴾ —

صورت مبارک آن حضرت چون آفتاب درخشان بود * قامتش با اندازه * موی زنجش احمر *
 پیشانی کشیده و بی مو * و جبهه هایش گشاده * و
 دست هایش بلند بود * موی سرش را از بن گوش
 فرو ترمی گذاشت و اگر میسگذاشت میالتش را
 شکافته از دو طرف سردر آویختی * ابروان باریک
 و مفوس * و بینی نازک کشیده داشت که در میانش
 اندکی برآمده گی بود

لبهای نازک داشت و در لب زیرین خالی بود *
 دهانش با اندازه * دندانهای سفید و براق گردن
 مبارکش مثل نمره خام * اعضای بدنش متناسب
 سینه باتکه برابر میان کتفها یی * بند هایش
 قوی * بدنش سفید * کف دستهایش گشاده
 بهای قوی انگشتان دراز و بلند آن حضرت را بود

متذکران، قدم نمیزد قدم مبارک خود را نیک
 برپداشت و نیک میگذاشت * سر بزبر افکننده
 راه میرفت و مانند کسی بنظر می آمد که از فراز
 به نشیب آید * با هر کس تکلم میکرد تمام بدلتش را
 بر می تافت با گوته چشم نگاه نمی کرد همیشه متعمر
 و مهموم بود هرگز از فکری یا شغلی خالی نبود * هیچ
 کس را خار نشمرد * جز در احتیاج سخن نکرد
 سخن را بایسان واضح ادا مینمود که همه کس
 میفهمید * نعمت اندک را عظیم میشمرد * هرگز
 بری کار شخصی خود متعیر نکشت * و اگر حق
 کسی صایح میشد چنان متعیر میشد که کس نمیتوانست
 و از غیظ عرق میکرد * با چشم و آبرو آواره نمود
 آواره بدست می فرمود * در مقام عجب دستهای
 خود را بهم میزد * هنگام سرور چشم هانی خود را
 بهم مینهاد که ظاهر فرح استود * آواز خنده و کبوتر
 تشبیه شد * اوقات خود را سهواً نموده بود

یکی برای عبادت * یکی برای مصاحبت عبال و
 اولاد و خورد و خواب * یکی برای رسیدن
 امور جمهور * اول بکار خوب دوم بکار عوام
 مردم کاردان و کریم را امارت قوم میدهد اصحاب را
 فحص حال می نمود * بعبادت مرضی مرفت * با
 مردم چنان می زیست که هر کس خود را در
 حضرتش زد بگری عزیزتر میداشت برای لشکر
 جای مخصوص معین نمود * در هر جا و با همه کس
 می نشست * صیب کس نگذشت * سرزانش کس
 مرمود * از گذشته حکایت نمیکرد * تقصیر هیچ
 کس را روی نگرفت * هر کس را بقدر فضل و
 دانش او برتری میداد * امام را دوست میداشت
 با غلامان چیزی می خورد * رخاگ می نشست * به دراز
 کوش سوار میشد * بخود و دهب سوار می کرد
 بزرا خود میدوشت * باس خود را و صلابه میزد
 سوزن و ریسمان و مـ و اـ ک و شاه همیشه داشت *

غریب نواز بود * خورد سالان را ترجمه میبکشد
 به ایتان سلام میداد * به مهمانی همه کس مرفت
 هر نوع مینتست غیر از چهارزانو * به جبروت
 اعراب متحمل بود * بندر امکان رد سوال
 نمود * با هر کس می نشست قبل از وی بر نمیخواستند
 بر کس دست میداد تا کشیدن آن شخص دست
 خود را فرامیداشت * سخن هیچ قابل ر
 فصل نکرد مگر اینکه باطل گوید * و لکه میزد
 و عطار استعمال میکرد * بدن مبارکش ز زید مینتست
 هنگام خواب بد و چشم چهار دلی سر مکنیدی *
 بطرف راست میخواستید * دست راست زیر رو
 میگذاشت * رخت خواب خود را زیر و حسن
 میداشت * بالش آن حضرت پر از لیب خرما بود
 کرباس مپوشید و بیشتر سفید گاهی عمده بی کلاه
 بر میگذاشت * پای خود را نزد خواب نکند *
 طعام با سه انگشت بر میداشت * آبر که میخورد

صاه ارحام را فرونگذاشت * خدمت خانه خود را
 خود مباد * بر بد کتده نيك جزا مباد چیزی
 که مکروه میداشت اظهار نمی نمود مگر اینکه رنگش
 متغیر می شد و مردم می فهمیدند * گوشت شکار
 می خورد و لیکن شکار نکرد * بهر خانه میرفت سه بار
 اذن دخول میخواست * گاهی مزاج می کرد
 و لیکن باطل نمی گشت * به اهل مجالس مساوی نظر
 میکرد * این اوصاف بقیده کل مورخین در تشخیص
 رسول خدا ص را برای بنش طامری همانه بود ولی
 اوصاف المحضرت که و رای در اذ عقول و او هم
 انسابت بیرون زحیطه ثبت و ضبط است

﴿ تَمَدٌ مَحْرُوبٌ اِنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي ﴾ ﴿ بَلَغَ اَعْلَى
 بَكْمَةٍ ﴾ ﴿ كُنْفَ الدَّجِيِّ بِحَمَالِهِ ﴾ ﴿ حَسَنَاتٍ
 جَمِيعٍ خَصَلَهُ ﴾ ﴿ حَلَوْا عَابَهُ وَاٰلَهُ ﴾

در خانه احوالات رسول خدا ص فصلی که

(اشلوسر) مورخ معروف اروپ (در جلد

دویم کتاب خود که در سال ۱۸۶۹ م. یعنی در پترز
 بورخ طبع شد (در ضمن وقایع آن حضرت نوشته
 خلاصهٔ او را از زبان روسی ترجمه میکنیم تا خوانندگان
 اسلام بدانند که دانایان اروپا با اینکه به بیون آن
 حضرت معتقد نیستند در حق آنحضرت چه مینویسند
 و بر چه عقیده میباشند و آن این است که در ذیل
 نوشته میشود * محمد صلی الله علیه و آله برقی و شهب
 جدید حدیث نزدیگی به عرب و دیگران نمود
 به اینکه آنها طوایف مختلفیهٔ اعراب را که متفرق
 بودند جمع نمود و به ایشان صریحهٔ فتوحات و سرف
 زمین را نشان داد بلکه آنها را ازوت دانی بت
 پرستی زریک ساخت و بهسات حدی و حد و
 قیامت کبری و معنی اسابت هدای آورد و شریعت
 یك خود را بواسطهٔ متابعت خود در میان سایر
 طوایف منتشر ساخت * شریعت و حرکات و سکنات
 هموطنان خود را که ظلم بر و خونریزی می کرد

و خود سری و شرارت بود از ریشه برکند و ایسارا
 مجبور نمود که مطیع شریعت و منقاد قانون تربیت او
 بسود تا ظهورا محضرت اعصاب با زنان خود و حیانه
 رفتار میکرد و زیادی اولاد دختر را موجب فقر
 و فاقه میدادند و آنها را بادی خودشان میکشند
 و کارشان دزدی و راه زنی بود شریعت پیغمبر ص
 ایسان را از آن ریههای فساد بگردانید حقوق زنان را
 مشخص کرد احترام آنها را واجب نمود از قتل
 نفس منع فرمود برای میسر فقرای مستحق
 زکوة مهر و داس و نقد و امکان سعی نمود
 که طریقه مساوات و آزادی
 مراعات شود



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسلام یعنی آئین محمد المصطفیٰ صلی الله علیه وآله
 مسلم یعنی قبول کننده آئین که مؤمن یعنی قبول
 کننده اسلام نابین های هر مسلم مؤمن نمی تواند
 مسود و لیک هر مؤمن مسلم است که موحد یعنی
 خدایا واحد دانسته هر موحد مسلم نیست مسود ولی هر
 مسلم موحد است که کافر یعنی متمرّد از راه حق
 و گرویده بر هسل که مشرک یعنی دستگیر خدایان
 متعدد یا خدای واحد را در صورت ثلاثه که هر
 کافر مشرک میشود ولی هر مشرک کافر است

— آئین پیغمبر بر دو قسم است —

یکی را دین میگویند یعنی اصول مبای اسلام
 و آن عبارت از ایمان آوردن یعنی اقرار نمودن زوال
 و ربان خدای واحد و پیغمبری سید بر امبا و حاتم
 الایها بودن محمد صلی الله علیه وآله و سلم و نزول

قرآن از خداوند و حقیقت معاد است (بهقصد
 شمه اقرار ولایت علی علیه السلام جز اصول دین
 است) ما از اصول همه شرح جزئی توحید و
 معاد اکتفا میکنیم

توحید ایدت که خداوند واجب الوجود
 قدیم و فرد و بی مثل و سب و شریک منزله از هستی
 است و هر از هستی در همه جا است و با همه کس
 و در هیچ جا نیست و هیچ کس با او نه

مَوْ دَلْ هُوَ لَآ اِحْدَ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ و لَمْ يَكُنْ
 لَهٗ كُنُوًا حُدُوًا

و در آن عصر آیه ای است که تمامی و اله شد و حبران
 ماند است در هیچ زبانی نوعی بجز به نامی خدای
 اگر اسمی بهر پیدا نمیشود

معاد یعنی رجوع ارواح یا بدن عنصری در
 یوم موعود معین سلام شخص مرده را که بهر
 گذاشتند دو مانت نگر و منکر نام آمده از مذهب

و اعمال اوسؤال میکنند بعد از تمام استیطاق روح
 اورا عالم رزخ که فضای رحمت است و آسودگی
 سب میفرستند تا در م قیامت قدرشایدگی اعمال
 ایشان است تا اینکه بعد از مدتی که وقف از بحر
 حدود به احدی معلوم نیست خدمت پریم می شود
 آثار و قیامت را تفصیلات است قبل از تمام قیامت هم
 متعین روی زمین است سجده سوره اول سرفیل که
 بحکم خدا دهنده میشود می ترسند و ز سجده دوم
 الا فاصلاه همه می مرد و همه جبر رحمت می شد
 از جهل سال اسرافیل زنده سه صورتی در جهنم
 عالم جدیدی حاق میشود و روح کینت رحمت
 بد که در دنیا دستند ز نوزنده میشود به پی
 عشر آیتند حساب آنها در سنده عمل بر کس و ترزو
 میگذارند میب و مدتش را موزنه میکند جز و
 سریش و مشخص نموده پس از و زحی و بقامت
 و در کات خود میفرستند و صفات روح در روزه

نعيم و نيران جهنم محروسة قرب و بعد متفاوت باشند
 اين زندگى دوباره را بزبان شريع عود گویند و آن
 از دحام کتير که ارواح کل مخلوقات گذشته و آينده
 سرپا بچوب ايستاده باشند قيامت خوانند تراژدرا
 که موازنه اعمال مېکنند ميزان نامند که نيلی که
 نازروى جهنم از مو بار بکتر و از شستير تيز تر کشيده
 شده و عکس بايد از روى او عبور نمايد پل صراط
 گویند غير از اينها براى عاصيان سادات که آتش جهنم
 برايشان حرام است بجهت رفع حرارت گناه از
 پنج چاه زمهرير تبريد دهند تا معتدل شده قابل
 دخول جنت بشوند بعضى از علماء ميزان را توجه
 نموده گویند ميزان همان اعتدال شريعست که
 مروز نقل و خفت کردهای خود را هر کس
 ميتواند بسنجد وجود تراژوى شاهين را قابل
 پيشتند که در عود بدن عنصرى هم در میان حکما و
 علمای اسلام اختلاف است بعضى رجوع ارواح با بدن

و بعضی خلقت ابدان نازه را قلمند بهر صورت در
 اینکه اعمال مخلوق بی جزا و سزایست شبه نباتد
 و عود ما به محضر کبریائی یقین است ولی بچه نحو
 کاهو حقه معلوم نیست و چون این فسرده از اصول
 دین اسلام است هر مسامی بی تقابند باید بقدر
 و سمب فهم خود اعتقاد نماید

قسم دوم را شریعت میگویند و آن عبارت
 است از شش رکن که هر یک در شرح و بسط حاوی
 چندین فصول است که رکن اول صوۃ است دوم
 صوم و سوم حج و چهارم جهاد و پنجم خمس
 ششم زکوۃ و غیر از این ارکان است در باب طلاق و
 نکاح و حدود و افعال مذمومه از قتل و زحم و زنا
 و دزدی و اعمال مذمومه مثل بیع و شرای اموال
 غیر منقاه و منتقاه و تقسیم ترکه نموات در میان ورن
 و سایر جزئیات تمدن بیشتر از صد باب و چندین
 کتاب موجود است

— رکن اول صلوة یعنی نماز —

نماز هفده رکعت است که در ۲ ساعت
تبانه روز هر مسلمی باید در اوقات معینه اگر تواند
باجاعت در مسجد و گرنه در هر جا که هست ادا نماید
مگر اینکه عذر شرعی داشته باشد در این صورت
وقت دیگر عوض ادای فوت شده را فعلا نماید

شرط اول نماز ضهارت است از وضو و غسل
و نیم به اقتضای هر يك در جای خود و غصی بودن
جمله و مکان و چون تفصیل آداب نماز گنجدیتس
این کتابچه را ندارد و مسلمانی نیست که اطلاعی
سطحی از آداب او نداشته باشد همین قدر اکتفا
میکنیم و میگوئیم که عازستون دین است اباسر فخر
که منافع تواضع و عبودیت است در نماز محتوی است
زنان محضور مساجد با وجود مردان که موجب
پریشانی حواس ایشان است مأذون باشند و مسوری
زنان در همه جا و هر وقت و خاصه در وقت نماز او این

آداب اسلامیت آنها است که در نماز علاوه بر فواید روحانی از حرکات منظم جسمانی بیشتر بدن و دست و رو هنگام اقتضای غسل و وضو منافع بی شمار ابدانی که بجمع اعصاب دایره اجرای حکام ادیبانی است مرهون میباشد



دویم سوم یعنی روزه

روزه برهیز نمودن از جمیع لذت‌خیزی و باطنی است درسی روز ماه رمضان از اول صبح تا غروب آفتاب بعد از غروب شب را تا طلوع صبح بخوریدن و حمتن و مفاربت ازوج مذکورند که شب قدر در ماه رمضان است که نزول قرآن در آن شب واقع شده در شب آخری ماه رمضان همه مسلمین رای خود و عیال و اولاد و خدمت حتی مهمانیکه

در آن شب وارد شود احراج طاره کنند و روز
عید طاره که اول سوال است او را به مستحقش مرستند
هر او فصره هر هفت و یکم یکم کنند یا عین گندم
است روز بیست و یکم در مصال شایهوت امیر
المؤمنین عی = تهر به عمومی است کمر مسامانی
در روز مسقول کا میسود غیر از فواید شرعی
رویه که در آئین هر مات به انواع مختلفه معرر است
اصوم همرا در میان مسامین در این ماه پسر از سایر
ایام سال معمول است و در سالی یکماه امساک از
نوازم حصص الصحه است



﴿ رکن سیم اسلام حج است یعنی قصد ﴾ —
و آن وجوب زیارت خانه کعبه (یا ما شریفان
و مساک معرره مفصله از سنن احرام و تلبسه در

جای معین و طوایف خانه و وقوف عرفات و مشعر
و نزول و می قربانی که در دهم دی الحجه تمام
می شود

در عمر خود یک کار بهمه مسلم عاقل و باع و آزاد
اشراطی است استطاعت استطاعت آست که شخص عازم
سفر حج زاین عزیمت سردی که در آیند موجب
عسرت او و عیال او و رسید بر خود وارد بیاورد و
نی یک تقصاتی نه تندستی او پرسد تحمل نماید
سفر صولانی را قادر باشد هر کس هنگام سفر حج
حق دین شرعی خود را نگذارد و نقد و حردی
یا حبه رد پگری نی وصایت صاحبش در بیاید و
حج او مقبول نیست و از اینجا است که تالاحصه
عمیق حاجبان این عهد همین اسم فی مسجری دارند
و از قوی بدین اس عمل میس بحر و مسخه ر
حریت سفر و مرودت صاحب محتسبه در سوه
فوقه مقومه و سر بخوری و حال و خور و مت هد

صنایع قدرت انسانی در اعمالات راه آهن و کشتیهای
بخار مستفاد می‌شوند



﴿ چهارم جهاد ﴾

جهاد عبارت از جمله ودفاع اسب با سلاح
جنگ به امر رؤسای قوم در موقعی که آزادی واستقلال
وحیات ملی را خطری ملحوظ شود یا به تنان ملی
صدمه وارد بیاید و یا باطنی جهال که از وحشت
جهالت مانع از پیشرفت احوال معرفت و قوانین تربیت
شده بانصیحت وملاهی و تهدیر و تبیه از قبول
طریقه رشد و صلاح ابا نماید * و یا بهیئت از منافقین
که تشکّل آسها مورت نفاق و استتقاق و انهدام شرایع
روحانی و قوانین جسمانی نافع عمومی باشد که در
این صورت ریختن خون این نوع مفسدین جهال

و هبت کتفه چون دفع خون فاسد ز آمدان مرضی
 بحکم ضییب حاذق لازم گردد و جنگ به اسم جهاد
 همه آحاد باسویه واجب میشود و این نوع جهاد
 یعنی دعوت عمومی ردفع صدمات وارده در این
 عصر کما فی السابق لازم نمی نماید زیرا که رؤسای
 ملت اسلام هنگام لزوم برای حبه و دفاع عسا کر
 موته و سرکردگان شجاع و اساجه متمسکندند
 بلی هرگاه قدرت تقدیه رؤسا دو استقرار مصیبه
 حقه کفایت نمیکند در آن وقت بمجرد دعوت
 همه افراد پویندن سلاح و عزیمت جنگ فی سبیل
 الله و از مفتضبات ملی است و مقتو این در جرگه نهاد
 محسوب میشود



— ❁ (پنجم حس) ❁ —

حس قسنت پنجم همه منافع سالیانه مسلم است
 از غنایم دار الحرب و قدمات معدن و ککوزو

تخصیلات غواص و سایر منافع سالانه و دو مبحث دیگر که فقها نام داده اند که سه قسمت او برای مساکین و ابنای سبیل و ایتام و سه قسمت بفقرای اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که سادات قوم و نجیبای ملتند وضع شده هر کس باید یا خود یا توسط علمای اسلام خمس منعت یکساله خود را از آنستحقان برساند

§ — * — (*) — * — § —

— (رکن ششم زکوة) —

حد نصاب زکوة خبلی متصل است ولی فریب بفهم اینست که زکوة از چهل يك يا از یکصد دو و نیم است این قسمت را از مواشی و محصولات حق فقرا و مساکین قرار داده اند کمتر مسلمانی یافت میشود که از ادای او تکاهل نماید و معلوم است که باین عقیده ها خالصه مسلمین فقراى ملت اسلام را توسعه زدگی و سد راه اتلاف نفوس از بی بصاعتی بیشتر از فقراى ممالک مدعیان تمدن و تربیت خواهد بود * مگر اینکه فحطی

فوق العاده رویدهد و قضای آسمانی مقتضی هلاکت
فوس باشد



— (عقاید متفرقه اسلام) —

انبیا صد و بیست و چهار هزارند از انجمله
سهند و سیزده تن مرسل و شنن هر که آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص و و الهزم
تمرده میشوند در طبقات مخلوق وجود ملائکه و
اجنه را قایلند و بی از نورانی و شرب و تولید
و تولد و گناه و دویمی از ناز تولید و گناه
و ثواب و اکل و شرب مخلوق شده اند و هر دو ضربه
از جسم بی آدم مستورند * جبرائیل و میکائیل و
اسرافیل و عزرائیل به صور مختلفه و هر یک تجسید
و جنه مافوق بحید از اجاء ملائکه و جنه
اول در زمرة مسک بود ز بی سجده به آدم مردود

و معلوم گردید و حالا در قلوب آدمیان چون خون در ابدان نفوذ و جریان دارد و محرك جنبه مصیبت میشود مگر در قلوب انبیا و ائمه و مؤمنین مرقوم و مرعده . مکتب آسمانی ضد و چهارده است (بعدد سوره قرآن) که ده به آدم و پنجاه بهشت و سی به ادریس و ده به ابراهیم فرو شده و چهار کتاب توره و انجیل و زبور و قرآن به موسی و عیسی و داود و محمد ص نازل شده * توره و انجیل و زبور تحریف شده اند نسخه های موجوده قابل اعتبار نباشد * کلمات خداوندی کم در میان آنها مانده بخصوص انجیل که به اتفاق خود عیسویان هفتاد سال بعد از رفع عیسی عم نوشته شده و اگر تحریف نشده بودند کتاب آسمانی دیگر لازم نمیشد زیرا که وجود انبیا در هر عصر فقط برای این بوده است که از امتداد زمان تحریفی دکلام الهی و بدعتی در قواین پیغمبران گذاشته میشده و بی

دیگر برای اصلاح آنها مبعوث میگشت
 بهشت هشت باغ است در قشنگی و بزرگی
 بیرون از حد توصیف * و دوزخ هفت محبس بدتر
 از تصور کل عقوبات و کتافات متخذه انسانیت
 خداوند اولی را برای جزای حسنات مؤمنین
 و آخری را بسزای سیئات بندگان خود مقرر
 داشته

زمین ساکن است و کرات آسمانی بعضی
 متحرك و بعضی ساکن نه فلک و هفت آسمان بالای
 شماست ولی اصل نص قرآن به حرکت زمین
 تصریح میکند (و تمر الحیال) مسئله قضا و قدر
 و جبر و اختیار بیرون از گنجایش این مختصر و
 خارج از احاطه فهم انسانیت که بحر کامل در
 حکمت الهی و عملی ندارند صله ارحم ترحم برقرار
 بر آوردن حاجات برادر دینی و مزار محبتات دیگر
 جز عقاید اسلام است * شراب و قمار و خوردن

گوشت مېته و خوك و خون از محرمات است ماهی
 بی فلس حرام و مکر و همت سبب حرمت و کراهت
 آنها بهر ذی شعوری معلوم است آنچه محل تأمل میشود
 گوشت خوك و ماهی بی فلس بود ذره بین ها که
 اختراع شد سبب حرمت گوشت خوك نیز معلوم
 گردید کرمهای ذره بینی زهر دار که در گوشت این
 حیوان کشف است متخصص شد بجهدی که خوردن
 او را اطیبای عیسویان معتبر این عهد بدرجه حرام
 گذاشته اند * عیب ماهی بی فلس هم این نزد یکها
 کشف شده و حکما دریافته اند که در میان پوست و
 گوشت ماهی بی فلس بعد از چند ساعت که از آب
 بیرونش کردند مکروب های سم دار ذره بینی متکون
 میشود و در ماهی با فلس بعد از چند روز بخصوص
 در هوای کرم عربستان و ایران که ماهی تازه
 یافت نمیشود مگر در کنار دریاها منظور اینست که
 محرمات و مکروهات اسلام بی حکمت ظاهری و

بطنی بیست و گز نه همه اینها مصنوعات صانع حقیقی است که در خلقت هیچکدام فی نفسه نقصی نباشد و هر يك از آنها دارای تعیین مخصوصی حلق شده اند و با و احتکار از گناه ترین اعمال است چون در و ضرورت تجارت که منافعی بشرقت تمدن است و در دوی گرانای غلات و حیوانات که مورد صیقل و معیشت فقرا است بطور و صوم معلوم است



— (اعیاد اسلام) —

ول تول عید فطر ۱۰ دهم ذیحجه عید
 قربان ۱۰ دوازدهم و هفدهم ربیع ثانی عید ولادت
 به سعادت خاتم الانبیا و سید المرسلین است ۱۰ شعبه
 عید نوروز و غدیر خم و بیشتر زاهدان در روز
 و دهه عاشورا که از اول تا دهم محرم است

اعزیه حسین بن علی را مشغول می‌شوند
 ملت اسلام دو طایفه هستند یکی سنی است
 یعنی طایفه که عمل به اجماع و سنت کنند و بعد از
 پیغمبر صم خلفی اربعه را قایل هستند و تعیین
 خلافت را خاص امت و در انتخاب اجماع مبدانند
 بوجود امام حی از اولاد پیغمبر صم قایل نیستند و
 علمای اینان که رؤسای مذاهب اربعه اهل سنت
 یکی نعمان بن ثابت کوفی مکی به ابوحنیفه دوم
 مالک بن انس سیم محمد بن ادریس شافعی اسفغانی
 چهارم احمد حنبلی مروزیست

و یکی تبعه است که فقه علی را امرالمؤمنین
 و خلیفه پیغمبر صم دانند و یازده پسر
 آن حضرت را پست هم امام امت و پسر یازدهم
 او را که امام دوازدهم است مهدی حی و ظایب
 میگویند و علمای خود را مجتهدین نامند * در
 بعضی فروعات دیگر نیز اختلاف با اهل سنت دارند

ولی اصل مایه تفاق همین است که گویند پیغمبر ص
در حال حیات داماد خود علی بن ابوطالب ع را
خلیفه نمود و او کافر قوم بعد از وفات آن حضرت
تغییر دادند او را برگزیدند بعد از آن عمر و عثمان
و علی را کردند

و در ایام گذشته سلاطین اسلام همچنین سلاطین سیر
مال مذهب را اسباب پیشرف خیالات جهانگیری
خود کرده بودند این بود که در عهد ساجست صفویه
و آل عثمان در اسلامبول و ایران باهمان منظور که
گفتم در میان سنی و شیعہ آتشی بزرگ که مدتها
خاموش و خاکستر شده بود مجدداً فروخته شد
و عصبیت طرفین از نوشتن سندهای عسکر و کتب
بی معنی خلاف دینی فزونی گرفته دامن زن نار
نمرودی گشت و وجود اتقاق این ملت خست را
بک بسوخت عامای ماوراء النهر هم چون جمله الخطب
بودند در آن آتش قسمت بزرگی داشتند بحمد الله

حالا که نور احساس ملی عالم را گرفته و قوه کاه
 ربانی معادن جنسیت پیدا شده و معانی قرآن رسول
 صادق که حاکی اتفاق و توحید است بی پرده انتشار
 یافته و سلاطین حاکمه اسلام به عظم خبث گذشته‌گان
 معترف شده اند * استحکام این رشته مودت
 مات دوستی و وطن پرستی و تقویت این تالپه محبت
 و همدستی مرفوف به غیرت مؤدبین این دو طایفه و
 رجال کافی دول و انصاف شخص سلاطین عظام
 اسلام است که اختلاف کله را از میان بردارد و
 ضعف خود را از نسومی این نفاق که در هزار و
 سیصد سال قبل واقع شده تبدیل به قوت و استعداد
 دفع نوائب متراکمه ملی کنند و و خامت او را اعمال
 بینی نمایند و از انهدام این بنای بزرگ بترسند و
 زره کبدها که از زلزله و ساوس و فساد اشخاص
 باعرض بصارت باتکوه اسلام رسیده مرمت
 و اصلاح نمایند و آب رفته را بجوی باز آرند تیشه

تکلیفها را اگر بی‌مورد پذیر نیست از نو آب کشند تا مخلوط
 شود و بهترین وسایل احیای توحید مدقونی مات
 اسلام را در ثقیب الف یا دامت البیته دنیای
 مادر زیر بقل خود هزار نادر تمام پنهان دارد
 هر کس این خیال عالی را در هر عصر سبز نماید فخر
 دنیا و آخرت را با هم گرامی خود منظم خواهد
 نمود در تاریخ سلام لقب کبیری برای خود تحصیل
 خواهد کرد * زهی سخن که رود بر هزار گونه
 صور * مطلب از دست رفت از کجا بکجا شایم
 حقیقت جاهله معترضه شد چه کنم ز کوزه سخن رون
 تراود که در اوست

مذاهب اربعه اهل سنت در فروعات بهم که و
 پیش متفاوتند و همچنین عامای شبهه در مسائل
 درجه دوم برخی دون بعضی اصول در رد و
 در مبانی اسلام در میان شبهه و سنی چنانکه کسیم
 بحر از خلافت بنوئی است و بجه غیر از این مختلف

فیه این دو طایفه است محل توجه و قابل این قدر
 کس مکشها باشد و دارم امید که آهم زمین
 بر خیزد و این فقرات همیشه در میان علمای همه ادیان از فهم
 معانی الفاظ منافی شرعی پیدا شده و در اینکه بالطبع
 فهم مردم متفاوت است شبهه نباشد چه قوانین
 محدثه تمدن سایر ملل این ایلیم که نتیجه عقول و
 امتحانات سه هزار ساله عقلای عالم است با وجود
 بیان واضح و ترتیب حیرت انگیز همیشه مورد بحث
 و مصدر مجادله است شود که يك فصل قانونرا هم
 مدعی وهم مدعی علیه در حقایق خود سند قرار
 میدهند بلکه اختلاف در معنی قوانین حایه مراتب
 بیشتر از اختلاف معانی مسائل شرعیه علمای اسلام
 است



سپاس خدا را که بنوشتن خلاصهٔ احوال حضرت
 حتمی مآب از روی تاریخ صحیح این بنده را
 موفق فرمود امیدوارم که پس از این
 احوال خلفای راشدین را نیز
 بروج مطلوب تدوین تمام
 و من الله التوفیق
 و علیہ التکلیف

۴ ۴ ۴ ۴

۴ ۴ ۴



طهر ان خیابان ناصریه در مطبخه خورشید بطبع رسید



✽ صورت اتمام پذیرفت ✽

✽ کتاب نخبه سپهری در صهران ✽

✽ جهان ناصریه مطبوعه خورشید ✽

✽ طبع رسد ✽ فی فروردیه ✽

✽ رجب المرحبه سنه ۱۳۲۲ ✽

